

ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

مسائل اعتقادية ضرورية

بفرمایش جناب مولوی سید نثار حسین صاحب عظیم آبادی طبع شد

فتاویٰ بعض علمائے کلکتہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7018

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجم و مصلیاً بنده ییچان بفر عرض مؤمنین با عروشان گزیده کشته
خواطر مشکلی بسیدان و جلایکنان آئینه های ضایع عفا شد مستندان
که قبل ازین میان این عاجز ناخیر و اغاشیج محمد علی الطبعی الخراسانی
مناظره با و مباحثه با لسانا و تحریراً از قوه لافعل آمده بود و چون
چون خباب مدوح مایه استعداد علیکم دار دلنهاد و مسایل
از دینیه و غیر دینیه و اصولیه و فرعیه بحسب خطایا سے بزرگ از
بوقوع آمد و با وجود این همه کمالی نمودن ادعای اجتهاد
در مسائل شرعی و اظهار تجرد و مسائل علمی و هرگز از این
جبرأت با خود را بمنویع نمیدارد و نه اراده تحصیل علم میکند

خبر بہ کیف در امور خود اختیار دارد و یہ دیگران سے۔
مگر مومنین را باید کہ در دو امر ضرور لحاظ و تامل فرمائند یکی
ادعائے اجتہاد و تفسیر کہ موجب غصیانس و سبب نقصان عملیات
بہ پیروانش است و دیگرے جہت لغزش بہائی او متعلق بعقائد حقہ
کہ منشائے ضلالت او و جملہ پیروان او می تواند بود بدین لحاظ
جناب ذاب گرامی حامی مومنین و بہی خواہ مسلمان عمدہ الروسا
زبدہ الامراء خان خانان بہادر دام محددہ و اقبالہ فرمودند بعض
مناظرات مذکورہ را چاپ کردند۔ اتفاقاً شیخ مخدوم کاہ علی بہ
الظہیر ساکت و صابست مانند ملا این شہتہارات مناظرات لبیبہ
مدت کان کم مکن شوند و مومنین این امر مشوش را بر طاق نسبت
و غفلت اندازند۔ حال آنکہ لازم بود کہ عند معقول بیان می اور
و از راہ ادعائے اجتہاد و تبحر در علوم اعراض میگردد و در اقوال
متعلقہ بعقاید بتاویلات ہی پردخت و از جاہہ شکیبائی تنہا گریز
کرده بر طرق مستقیم اهل حق استماع سے بالعیان رفتار می نمود
افسوس صد افسوس۔ ہی خواستم کہ قائل یا تو بر ما نکم ان کنتم صادقین
ایشوم و طلب عدلش بکم علام علی الامر الجلیل اعنی
از طرف حجۃ الاسلام الرشیدین بنی الانام سرکار شریعت مدار مجتہد العصر

و الزمان جناب سبط الشیخ بن العابدین لما زنده راسه الحایر سے
 مدظلہ العالی ما دہست الایام واللیالیٰ نزمانے بنام عالمی گمنام
 عزور و دخیلہ بود کہ چون طرف اسے خودش را مشتبہ الشیخہ
 نمود باید مناظرہ متروک کرد و نشود و مباحثہ مستمر نماید لکن بہتر ہے
 و آشتی بہ عیض و سختی تا حق یا ناحق را کنتوم و محبت نگذار و بجز عیال
 نگردد و نزد شما شکے نماید مگر چون کہ از مناظرہ حالاً مضبوط کرد و شدم
 و مناظرہ و مباحثہ و تحقیق حق را مردمان نا اہل از شرعی دانستند
 لهذا مجبور و مجبور ماندم و چون بعضی حضرات بر زبان آوردند کہ محض
 ادعای سید سند ندارد تا وقتیکہ سند از علما نباشد لہذا مستغنا از
 علما عراق ملکینو نیز کردم چنانچہ بعضی فتاویٰ کے کہ از بعض علما کے کہینو
 است حالاً چاپ کردہ می شود اگر مؤمنین بر عین مقدر کفایت کردند و خوب
 است و الافتاویٰ حضرات علما سے عراق مدظلہم نیز چاپ خواہد شد
 بعد ازین اگر فاضل معاصرین اقوال بر عین منوال با بہم فایم ماند و اثر
 پیچیدہ کنندگان در مختصرات و اقوال رکیکہ او بجلوہ ظہور نماید و از مشرب
 عذب رہے جبرئیل بکام جان انہا نرسید فالامریہم ما علی الرسول الالباب
 اگر فاضل معاصر کہ بہت بستہ و استثنیٰ اما و گے را بالاندرہ لطف تاویلات
 ماصد رعنے تو جہ فرماید و با عقاید حقہ رجوع کند بلا شک و برادرین بہت

پس در صورت مناظره مذمبه نخواهد شد و مصالحه بمیان می آید
 و چون از عادت اختراع دایمی خود و ادعای اجتماع نفس متقدم
 خود را باز دارد و بطریق مقلدین مومنین سلوک کند در آن وقت
 متنازع علیه منفعی است و مصالحه و موافقت بدو سه کار میرسد
 و بعد ازین اگر شوق تحصیل علم پیدا کند پس تعلیق بمنصب حیدر آباد
 مانع تحصیل علم نیست نهضت بفرماید بطرف عراق و اگر حجتیه همین جا
 بخواهد تحصیل کند هم ممکن است که درین بلد هم الحیدریه بعضی از مدرسین
 موجود اند مدتی برای او کفایت می کنند و کمترین تیر یا وجود کم مانع
 خود را با وصف غروض انتشار و حقوق اعتدال اگر توفیق دست
 دهد از تدریس خود بخواهد کرد فقط الرأثم الاثم سیدنا حسین علیه السلام
 قضا و سه

کل صفات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام خصوصاً حضرات چهارده
 معصومین علیهم السلام را عین صفات الله و انشتن خوب است یا
 موجب بیداری است و اگر کسی بگوید که صفات حضرات چهارده
 معصومین عین صفات الله است یا بگوید که صفات محل ظهور صفات الله
 اندامی هر صفت که در معصوم علیه السلام است حقیقه صفتی با بقیه لغایب است
 که در بیکان یکان ظهور یافته است نه بد و تقوی و حلم و علم و عقل

و شجاعت و شجارت و مروت و غیره عدا المعجزه ایا چنین کسی مسلم و مؤمن
اشنا عشری است یا نه ؟ اجواب عینیت صفات ممکن و جائز اگر چه
معموم باشد که زائد بر ذات است با صفات و حجب که عین ذات
است غیر ممکن و ناجائز و نه مظهریت جائز باین معنی هر صفات و حجب
جائز و نه تحقق حقائق جمیع صفات جائز در وجه جائز و نه عکس آن
غالباً و نه عقداً و چنین ایا طویل او یا مشایان شان اهل ایمان قطعاً صلی الله علیه و آله
س بعضی اشخاص میگویند که معراج جناب سالت صلی الله علیه و آله
الو سلم شد میر تیر نبوت و رسالت که موجب مجسم بودن انحصار با عنای
و انجرائی ارضیه و دنییه بازنگ و الوان و ثقالت بودند بلکه بمبره و لای
و امامت شد که مرثیه ولایت و امامت معتقدان نیست که انحضرت
صلی الله علیه و آله مجسم شوند با عناصر و ثقالت و الوان و خیراے خاک تا آنکه
صعود و اشراف این شئی ثقیل و اجزاء دنییه بعالم الطف و عالم ملکوت لازم
ابد ایا چنین فاعل مسلم است یا کافر و مرتد نجس بنیواد و توجروا - ج
مستطرح حضرت قطعاً جماعی است چنانکه گفته ایم
عرج الذر سے نبعاله ۛ رد الذکا بحلاله ۛ
ساد الوری بخصاله ۛ صلوا علیه و آله ۛ
پس حاجت تاویل ندارد و استناد الی خرافات اهل یونان الی

لیس لیم علیها بریان و لیس لیم علیها من سلطان بل هم فی مثلہ
 اسارتی خلط السواد و احیث یقو دیم و هم و یسوقتم و هم و لا بر دیم و هم
 غما هم علیہ من سور فہم یہ عدم تحرک ثقیل بحرکت صاعده اگر مسلم ہم کرد
 لیس عدم حرکت طبعیہ باشد نہ ارادیہ و غیرہ و عدم امکان خرق و
 التیام فلک اگر تاہض ہم شو و پس در متحدہ جہات حالانکہ معراج متلیم
 خرق ان نیست بیکہ مستلیم مطلق خرق ہم نیست ہر گاہ تجد و خرق فرض
 نمودہ شود و بیکہ از اصل تکون مخاریق و قزح و جرم و سخن آنها فرض نمودہ
 چہ حکما بر سر بانی قطعی بر وجود اصل فلک ہم درست ندارد تا بہ اثبات
 اتصال و حدائے سطح آن چہ رسد چہ اصل عدم است و لونی الجملہ مضائق
 الی تکیہ متاخر ہم طراغین وجود اصل الفلک کفی الدلیلو منہن القتال
 ہر کافر کہ گشتہ شود دسود اسلام و اما التصدیق باوجود و الفلک پس مستند
 بوحی و الہام و مشاہدہ سفرہ پرہ کرام علیہم السلام است و الشیطان چنانکہ
 اصل وجود و اطلاق را بیان فرمودہ اند البواب متعددہ ہم در آنها ثابت
 نمودہ اند و ان براسے صحت معراج جسمانی کفایت میکنند و فرق و لای
 و رسالت بہ تجسم و غیرہ غیرین و نہ بین فہمدہ المرعی اثبات الحدیث
 بالبریان و لیس لیم علیہ من سلطان الحاصل اتباع اصول موضوعہ اہل
 یونان شایان اہل ایمان نیست و درست کہ جسمانی از ضروریات

معراج
 و لیس لیم علیہا

مذہب حق باشد و منکر آن از رتبه ایمان خارج و در زمره ملاحده
 متفلسفین و الچ گرد و مصلح **سید علی محمد** **س** معرفت امام علیہ السلام عین
 معرفت بارے است یا غیر **ا** ج غیبت ہر دو معرفت مذکور حقیقت
 ندارد و مضار التاویل وسیع منہج و لکل وجهہ ہو موہبہا و للناس فیما
 یفسقون مذاہب فقط **سید علی محمد** **س** وسط قرار دادن حضرت خام انبیا
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ائمہ علیہم السلام را بین الرزاق و المرزوق
 و الخالق و المخلوق جایز نیست یا ناجائز **ا** ج وساطت معصومین حتی خباب
 سید المرسلین و رزق و غیرہ سراسر باطل و از حلیہ صدق و راستی
 عاقل است فقط **سید علی محمد** **س** اگر ثابت نشود کہ فلان کس شیخی الذہبی
 پیرو شیخ احمد احسناست یا پیرو سید کاظم رشتی است یقیناً و جناب رسالت
 ماب صلی اللہ علیہ و آلہ و ائمہ علیہم السلام را وسط بین خالق العالم و
 العالم قرار دہد و وسط بین الرزاق و المرزوق بگوید و انحضرات
 عقل اول چون اہل فلاسفہ بگوید و گاہے خالق و بانی کائنات و سبب
 ممکنات قرار دہد و قائل باشد باینکہ حبیب مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ
 و آلہ مثل روح بود و لذا وقت المعراج ترقق و التیام لازم نیامد و بگوید کہ
 امامت مطلقہ و امامت مقامہ و بہر تہ بشرط لائستہ افضل و اشرف و اعلا
 از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات ہے و ہمین امامت مطلقہ و مرتبہ

علیا که اشرف و افضل از رسالت و نبوت حضرت بود و بعینها
بلا تفاوت منتقل بسوئی جناب امیر علیه السلام شد بلا فرقی و ازین
قبیل بدیگر مخرجات نیز قائل باشد و بهم یاد جو دکم یا یکی و بی سواد
او عاقل علم فضل کتد طعن بر علما از حد آیات را می چنین کس
نیخی الذنب در نماز جایز نیست یا نه و بر و عطا او اعتنا یا بدکرد یا نه
ج مثل عقول نامعقول که از خبر عیالات و مواصل یونانیه و یهود آهمن
شیطانیه است و محمد الهه سندی از عقل نقل بر خود ندارد و توسط
معصومین سلام الله علیه هم جمیع در خلق و زرق و غره گردیدن است
نظام فاسد سینائی و ظلمیست و محاسبت کار دارد از نظام
حکمت الهیه لایسره بر اسمی چنینی که ما متعبدانیم و دخل بجای است
در مجال غیث معتزک عدم علم که در آن دستبر حکمت و قیاس بشود
را دخل نیست چه چو لان گاه عقل بشری علم وجود است و علم عدم
نه عدم علم که چو لا نگاه شریعت سهله سمح است چنانکه و حق غظیم غره
بمالا فرید علیه انرا افاده نموده ایم الحاصل متفقد چنین خرافات بهره
از اسلام و ایمان ندارد و اوقات را برباد و در نماز جایز نیست و نه
متفردات او قابل اعتنا بر اصناف است سید علی محمد سبب جناب
رسول خدا و جناب امیر علیه السلام را علیه قاعده یا علیه مادیه یا سبب خلق

کل ممکنات دانستن بی دینی و کفر صریح است یا نه ۱۲ ج اینحضرت
 علل غایبه خلق مخلوقات اندنه مادی و نه فاعله اعتقادان محض سلب
 دینی است فقط سید علی محمد اس این حضرت را بانی و خالق کل ممکنات
 دانستن و بر این اعتقاد کردن جایز است یا باطل و معتقد برین کافر و مرتد است
 یا مسلم مؤمن ۱۲ ج باطل و ناجایز است بلکه اگر تاویل نگردیده شود و موجب
 کفر خواهد گردید فقط سید علی محمد اس جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 را عقل اول میان خالق و معال و جمله ممکنات دانستن و پیرو فلاسفه کردن
 که آنها عقول عشره را و سائرین الخالق و المخلوق قرار میدهند بسیار
 موجب خروج از اسلام است یا نه ۱۲ ج عقیده عقول نامعقول خواه
 اول باشد یا غیر آن بر هیچ منع خلوتی منع جمع از او مام سودا ویه فلاسفه
 فی مانیه شیطانیه است و کفر صریح و ضلال فصحیح و وسطی عقاب آنهاست
 در باره جناب رسالتات بدعت و الحاد و زندقه است و قائل آن مثل
 مایل این مجموع پنج قاهره و براسن یا بهره و اصول اصلیه حکمت اخلاق که نمبر
 جنس قریب است و سیرت قطعیه بگانه پرست حضرت خلیل جلیل که منش
 بمنزله نوع است مرکب از جنس مذکور و از ناموسات و تعبدیات خلیلیه که
 بمنزله فصل است و سیرت قطعیه ناموس بل و سیرت بل و دین محمدی
 که افضل اضاف بلکه مانع همه ادیان است که محم و کتب آن مختصر و مفید

که منہاج علی سیدی باشد و معذرت کند که خود بستی حساب آن مدخل است
 بوجوه عدیده سدیدہ کہ در شنوی عدہ و نہایت را و قلیل ایمان نمودیم
 ایم من شاء فلیرج فقط **سید علی محمد** سل اعتقاد باین کہ کل ممکنات
 و سایر موجودات مخلوق و مجبول اند از الوار معصومین علیہم السلام و ہم جمیع
 ممکنات و موجودات را چنین بر تو الوار معصومین علیہم السلام دانستن بی دعو
 است یا دسید اگر **ارج** بخر علت غائیہ خلق مخلوقات دانستن حضرات را
 غلو و اغراق و افراط و بی دینی است و خلاف اصول قطعیہ و سبب است
 ملتہ ایرائیم و دین محمد و منہاج علی کہ صراط مستقیم و طریق سوتی و بری از افراط
 و تعریض و یو و غضب است **سید محمد علی** سل اگر کسی جناب رست
 مات و جناب امیر علیہ السلام را اعتقاد اعطی اول بیان خالق و عالم
 و سطر خلق قرار دہد و گاہی چنین بگوید کہ جناب رسول خدا و جناب امیر
 علیہ السلام خالق و بانی عالم اند چنین کسی مسلم است یا غیر مسلم **ارج**
 قول بچنین خرافات مسلم نتواند شد و نہ قائلش مسلم و مؤمن مگر آنکہ
 بتوئی بمثل علت غائیہ باشد فقط **سید علی محمد** سل بعضی قائل شدہ اند
 باین کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ سلم مخلوق بالاصل و بالذات
 شد و تعلق فعل خلق باینہا اصلاً و بالذات گشت است و تعلق خلق
 دیگر ممکنات و سایر کائنات بواسطہ اینہا و بالتبع و بالعرض و بالتبع شدہ است

یعنی عزیزانکه فعل شکر یک بسفینه متعلق بالابصل وبالذات است و بحال
سفسفیه بالشیخ و بالکبر و بالعرض است آیا موافق طریق مستقیم گفته است
یا سیدین شده است ۱۲ ج چنین احوال و اشیاء دور از دین و دین است
و امانت است و قطع احوال و اشیاء دور از دین و دین است
س اگر کسی که جوهر کل ممکنات و جمیع موجودات را بخود بخشد است از
وجود جناب رسالت مآب و جناب امیر علیه السلام یا چنین کسی سید است
یا دین دار ۱۲ ج اگر تریل لغایت خود پس لغایت لغایت و غیاوت
و بی دینی نمود حافظ سید علی محمد س ترجمه الله عالم الله الله خالق الله
الله رزق الله الله یکتب الله یعتبر الله مقارن باری تعالی صحیح و جایز است
یا نه ۱۲ علامه بارشاد امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام که کمال مغفرت الله
نفی صفات ارفیات باره تعالی است و اگر چه همه اینچنین موافق
عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ س خبانتکه در مذہب حق جمیع صفات
باری تعالی باعتبار مصداق همین ذات او است چنانکه مقتضای طریقی
قطعی کلامیه است همچنین صفت وجود را میرانید و فاسف عین جمیع
موجودات میدانند پس بر مذاق مترجم معلوم باید که در اکثر تعلیقات
بسیطه پیشین کلماتی است بر نفس خود او لازم آید و فائده حمل بر طرف
کرد و حمل مذکور بر سبب از تا کسی تفسیر نماید حالانکه کسی از ارباب عقول

و اصحاب معقول تقوه بچنین ادعائی غریب ننموده فرق اعتباری را
 مثل فرق باجمال و تفصیل و خطا و معتبر میصح حمل ننهسته اند و این
 تعلیل نموده اند صحت حمل حد را بر محدود و ذاتیات را بر ذات و
 بر مثل چنین وجوه متبنی است صحت حمل صفات بارے نعم نبودت
 او چنانکه تفصیلش مستوفی در کتاب بسطاب غیث الدله را
 نوشته ایم و نفی صفات در کلام امام امام علیه السلام با دل منفی صفا
 زاید است یا مثل صفا تکیه تفصیل انها فم الشانی در یاد یحیی آنکه در
 یا قمری معتضد دارد و گردیده نه صفات واقعیه حد را عن تعطل الذات
 المقدسه عن التعطل چنانکه در زاد القلیل و تهیات ان نوشته ایم من
 شایع و خارج الد الحاصل در مرتبه حکایت بله ببطیه یا میر کتبه قمری ندارد
 پس بچنین حال قضایائی مسؤله است خواه حکایت لفظیه باشد
 چنانکه در قضیه موقوفه مشو و یا حکایت معنویه چنانکه در قضیه معقوله و در
 همین حال بل بسطیه بتجرد و اما در قضیه ظهور میرسد اگر چه بعض مدعیان تجرد
 علوم معقوله که بر تقدیر تسلیم ملح احاجی بیش نیستند تنقیضشان نگردیده باشند
 و از هر زده چنانکه در حق آن عذاب فترات باز نیامده با غنم آرسه
 آنچه فرق است در محکمه است که آن حاق واقع است کما لا یغنی
 علی من جاس خلال بنده الد یا فتد برو تفکر الحاصل در مرتبه حکایت لفظیه

فترقی در بل مرکب و بسط و البسط نیست در احد و موضوع و محمول و غیره
 و از مرتبه حکایت معنویه عقلمیه بوجه طرف خلط و تعریه بودن ذهن اختلاف
 بل بسط و البسط بر منجیز دکه در بسط قطع نظر از تعریه موضوع میشود و از محمول و
 نشاء انتزاع از متزاع و در البسط سوال از موضوع و نشاء انتزاع معر میشود
 آیا نمی بینید که جسم تعلیم از جسم طبعی در خارج متفکک شده نمی نیست لکن در
 ظرف خلط و تعریه انفعال نمی پذیرد و این است حل بل البطلان لم
 یتدر ب له الا غلبه اراری در مقام محلی عنه که حاق واقع است در بل مرکب
 تعدد و تحقق خواهد بود و در بل بسط بجز ذات موضوع که نشاء انتزاع محمول
 چیزی دیگر موجود نخواهد بود و الغرض در حکایت لفظیه ظاهر به هر سه بل سواست
 در تعدد و ترکیب اند و این قدر برای صحت محل تغایر موضوع و محمول کفایت
 میکند و تفصیل اجمال از غیث الدلالت را میتوان دریافت و الدلالم فوق فقط
 سید علی محمد امامت افضل و اعلی و شرف از نبوت و رسالت بانه و اگر
 بالفرض افضل و شرف است پس امامت معطوله شرف است یا لغه
 و هم اگر لغه است پس آیا امامت بمعنی اولی بالشرف افضل است یا بمعنی
 فقه و پیشوایی و سرور افضل است مضافا ارشاد شود و اح امامت
 اصطلاحیه نبایت نبوت اصطلاحیه است و مرجوحیت آن به نسبت نبوت
 شبیه ندارد و حقه عن مرتبه الفرع عن اصل او مماثلته له و تکلیف شریعت تحقیق

دیگر معانی لغوی یا اعتبارات متنوعه یا اصطلاحات مختلفه ثابت نیست
 و نه مسیئس حاجت به آن پس قایل اعتقاد نیستد و من حسن اسلام المرء ترک ما لا
 یعنیه فقط سید علی محمد پس امامت را بعضی اعم مطلق از نبوت و رسالت
 نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ایایا امامت بحسب لغه بمعنی پیشوا
 معنی نبوت یا امامت مصطلحه ۱۲ ج ظاهر امامت لغویه باشد بقرینه
 صد و راز لغوی و غیره و جواب شرعی از دستخط سابق توان دریافت و کتب
 مجمع البحرین در سفر با خود ندارم و نه ضرورت شرعی بحث از موضوع مستنبط
 لغوی یا حل قایل و عیال بر علای و نه محیب قول غیر معصوم بر من ثابت و جنبه
 این نیست که مناظر بر او له شرعی است و از مقتضای آن هر چه بر من ثابت
 بود و در میان خود و خدا بآن اعتقاد داشتم گاشتم الحاصل امام اصطلاحی
 که در تورات از یار و حوث بآن تعبیر نموده اند ضرورت است که بوجه ناخفیهت مرجع
 از منیب خود بود و دلالت حین مناص فقط سید علی محمد پس شخصی میگوید که
 جناب رسالت باب علی الله علیه و اله و سلم امام نیز بودند و امامت مختص
 اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود انحضرت علیه و آله و سلم و همین امامست که
 افضل و اشرف و اعلی بود از رسالت و نبوت جناب رسول خندام بعدین با بلا
 تفاوت منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام پس امامت جناب امام المتقین
 علیه السلام افضل و اشرف اعلی است از نبوت و رسالت جناب رسول خدا

ایما چنین کلام موافق مذہب شیعه اصولی اثنا عشری است
 یا مخالف مذہب صاف صاف ارشاد شود ۱۲ ج اطلاق
 امامت به بعض اعتبارات بر انبیاء و حرج ندارد و همچنین اشتراک
 آن در اوصیاء و امامان و عا و شخص مذکور فی فیض منسوب را پس سندی ندارد
 و اصل عدم است و نافی را نافی کافی است و بر مدعی اثبات معنی
 به برهان لا ترم قل یا تو بر ما نگویم انکنت صا و قین نقطه سی علی محمد پس
 شخصی امامت را کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت ختمیاب
 می دانند و نبوت و رسالت را فرد امامت و خبری ان و مقیدی گویند
 و باری گویند که همین امامت که کلی است و علی و فضل از رسالت بعینها
 منتقل شد بخواب امیر چنین کلام صحیح است یا غلط ظاهراً غلط معلوم شود
 باین وجه که چون امامت مطلقه اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت
 جناب امیر هم یک فرد آن امامت مطلقه شد پس انتقال آن کلی افضل
 و اشرف بسوی جناب امیر منتقل ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف
 و خسی اعم لطرف شد آخر انتقال خبریات و افراد لازم می آید و باید
 اعم و کلی منتقله در خارج یافته شود و طریقه آنکه بدون خبریات آن هم
 الاخیاط عظیمی درج امامت عامه بر تقدیر عموم و جنسیت و اشتراک
 در صفت ابهام محو صفت اطلاق و مرجوح از خبریات اضافیه خود است

بلکه محصله وجود ندارد مگر بعد از تحصیل و تعیین نه راجع بر آنجا و رجحان فی الجمله
معارض است بر وجهیست که پس نه رجحان مطلق ثابت و نه مطلق رجحان
منفرد و نه انتقال آن بهیچ وجهیست نه باطلاق و نه تقبیل بهیچ وجهیست
کلی منتزعه از افراد و خود میباشند نه منتقل الیهها جمله او فی الجمله منتقل اند و
گویند منتزعه را بهیچ قسم قیاس نموده و در استحاله انتقال فراموشی لطیف ذات
یا عرض از محله محل دیگر و استحاله نقله عرض قیام آن بلا محل قطع نظر
و غرض لغیر فرموده بالجمله تو هم متوهم هم ندکو و محصله ندارد و مستلزم ترجیح
بلا مرجح و تقبیح بلا مقبیح نیز نیست و ایراد مستلزم بر او ماضی و آتی

موجب نیست فخره الممد خیر فقط سید علی محمد پس از انتقال کلی شئی مطلق
و اعم الطرف شئی آخر انتقال جزئیات و افراد لازم می آید و باید که
نیاید باید که وجود اعم و کلی منطقی در خارج یا قیامه شود و طرف انشیکه بود و جزئیها
و بهیچ باطل ۱۲ حج از یک انتقال کلی فاسد است لکن معرفت کما قوت
پس آنچه منتزعه است بیان بنامی فاسدی هر فاسدی پیش نباشد

و کلام مستفاد بهیچ وجه با بعد و الحق لعل و لا یعلی فقط سید علی محمد
پس اگر کسی گوید که امامت مطلقه کلی است و مشاغل نبوت و رسالت
در است و در ذات جناب رسالت مابین بر تبه اطلاق یافته میشود
اگر مذهب اطلاق ای مرتبه بشرط لا شئی اشرف و افضل از رسالت و نبوت

بود و همین امام است مطلق که افضل است و همین مرتبه علیا بعینها که کلی است
مقتضی شد بلا تفاوت و در ذات جناب امیر علیه السلام پس آید این لازم
می آید که خبر نیات این سکه و اعلم هم مقتضی شد اینجا بامیر علیه السلام و جناب امیر
علیه السلام معاذ الدین میر و رسول باشند ۱۲ حج سابق دانسته که امامت
بر تعدد جبرئیت و اشتراک در نبوت و غیر آن در صرافت ابهام و محو ضابطه
است پس تحقق آن باین حلیت در انوار عشق چگونه ممکن است پس تحقق کلیه اینها
کلیت در جناب سالک است و نه افضلیت آن کلی آری جبرئیلی اضافی و نه استقلال
آن نه بنفقه و نه انجری بجزئی دیگر مثلاً در نبوت و رسالت جناب لا تنجاب بخود با اله
من ذلک و نه تا سر چنین مقام اعتباریه در افضلیت واقعیه اعیان تحصیل
متاصله قصیر اند از آنکه همه بدی فی حد الفهم بللیت نبوت و رسالت داشته
باشند بلکه از جل یا کل انبیاء غیر حضرت سید المرسلین افضل باشند لکن تا هم
نبوت و رسالت ایشان ثابت نباشد بسبب عدم بقا و حاجت بطرف منصب
مثل نبوت بسبب کمال دین و اتمام نعمت بر رسالت حضرت خاتم المرسلین
چنانکه مقتضی این قوه جلیله است و چه رسد رسالت است که انرا در خلق عظیم و خلق
محمّدی و خلق حسین ابرار و مودود ایم الغرض نشاء چه بین خرافات فرید ماست
است بطل فلسفی که خالی از حقایق است یا هر است و در غیوب محض
بچوناه عشق و در هر در کل مطلق و از اینجا است که اکثر خدای فلسفیات را در این

از این

از طریق مستقیم نریغ و حیف یا تجر و نشتت رو داده و حیف صد حیف که بنابر
 عقل اخلاقی که خالص در غایات اشیا و هست نفرومودند که همان مستلزام تبعیها
 شرع است کیف لا و شرع عقل من باطن و العقل شرع من ظاهر تا کشف عطا از
 اسرار شرعی می شد فلقد النسب تا از فی بوادی نذر الفنون لقوم بصطاون
 و تفصیل این اجمال و توضیح این متعال را از افادات جدیده اخلاقیه با توان
 در بافت فقط **سید علی محمد** س امامت مطلقه را کلی و برتر بر بشری و بشری
 و نبوت و رسالت جناب رسول خدا صلعم را خبری و برتر بر بشری و بشری و باز
 عین این کلی و چنین خبری استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم
 و نبوت و رسالت لازم امامت است صحیح است یا غلط ۲ ج من حسن اسلام
 المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** س میان نبوت خبری و امامت کلی ملزوم
 گفتن یا بیطور که امامت ملزوم و نبوت لازم ان و بالعکس است صحیح است یا غلط
 و بالتقریر استلزام که در سوال سابق مرقوم است مغایرت دارد یا نه ۳ ج
 من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** س در کافی از محمد بن یحیی
 از زید بن حجام روایت می کند که زید گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرماید
 ان الله تبارک و تعالی اخذ ابوا حیدر عبد اقبل ان یخذه نبیاً و
 ان الله اخذ نبیاً قبل ان یخذه رسولاً و ان الله اخذ
 رسولاً نبیاً قبل ان یخذه نبیاً قبل ان یخذه نبیاً قبل ان یخذه نبیاً قبل ان یخذه نبیاً

مستنبط می شود و یا نه اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح و معمول به هم است
 بانه مثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز هست صحیح است بانه ۲۱ ج ۱ قوا و اینکه
 استغاضه بلکه صحت سند مثل خبر مذکور باینکه نبوت نرسیده پس چگونه استدلال
 به آن در عقاید قابل اعتبار خواهد بود خصوصاً بر مدلول تشریفه ذهن خود
 چه ظاهر از قراین سیاق و سیاق و اعدضا و با دله قطعی این است که این امامت
 امامت در رسالت باشد که مسجیح جمیع مراتب سلفه خود و درین حدیث مذکور باشد
 نه غیر آن پس فضیلت غیر آن بر رسالت هم ثابت نباشد غایه الامر آنکه رسالت
 که ای و ما و نش افضل و مرجع باشد مثل بعثت الی لغته فقط سید علی محمد اس
 آنچه در مجمع البحرین است که امامت بر تبه لایب بشری شامل نبوت و رسالت است
 و بر تبه بشر لایب شامل نبوت و رسالت مانیت آیا ازین عبارت فضیلت
 امامت بر نبوت و رسالت لغته مستنبط می شود و اگر فضیلت امامت بجهت
 عمومیه آن لغته مستنبط شود باید حیوان افضل باشد از انسان و حیوان افضل باشد از انسان
 و انسان افضل باشد از امام بل از رسول نیز و این همه غلط مرجع است و اگر بالفرض
 لغته فضیلت ثابت بشود پس ازین فضیلت امامت غیر لغتیه ثابت که و ن طعنه
 می شود ۲۱ ج ۱ فضیلت شرفیت را ربطی به موضوع لغت نیست و سنده
 ان برای اثبات آن کافی و نه مقتضای قوا و اعد لغتیه رجحان عام از خاص است
 بلکه مقتضای لغت ضعف و دلالت علم است از خاص پس باین وجه خاص را افضل علم

توان گفت پس اول مستحقته را باید که از مدعی دریافت کند که بقریح دعوی
نموده نماید که چه وجه امامت را یا عام را افضل از رسالت یا خاص میگوید و
ماهیت این فضیلت چیست و ثمره اش چه باشد که مخدومه در آن خلاف عقل اخلاقی



نیفتند و غیبت و تضییع اوقات نه شود فقط **سید علی محمد**

س رتبه امامت افضل از رتبه نبوت است یانه
و امامت ائمه اثنا عشر از نبوت حضرت خاتم المرسلین ص و آله علیه السلام
اجمعین افضل و اعلی است یا مساوی و کسی عالم قائل به افضلیت امامت
بر نبوت شده است و امامت افضل از رسالت است یانه و در ایت
افضل از نبوت رسالت است و اگر کسی بگوید که در جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و اصحاب سلم رتبه رسالت و نبوت هر دو مجتمع بود و
امامت افضل از رسالت بود و چنین رتبه امامت که افضل از مرتبه
بود مستقل بایمده علیهم السلام شد چنین اختراع مضمون کرده است و خلاف
علم ما گفته است یانه ۴۲ ح اولاً تشخیص معنی امامت باید کرد تا
چیز معنی مراد باشد و الا مشاحته فی الاصطلاح اگر مراد امامت مصطلحه
علم کلام است که مقابل نبوت است و به نیابت پیغمبری باشد پس تفصیل
این امامت بر نبوت نیست و ان کرد لان بعض افراد النبوة اعظم من
الامامة مطلقاً ارے تفصیل بعضی افراد این امامت که امامت ائمه اثنا عشر

عليهم السلام ببعض افراد نبوت که نبوت اندياي سابقين است معلوم
ست و اگر ما و ارامت محبت و مقراض الطاعت بودن است پس
اين معنی مشترک است بين البشوة والامامت و اگر مراد معنی خاص است که در
بعض اخبار و ارامت پس افضل است از نبوت کما فی الکافی
عن الصادق عليه السلام ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابرهیم عبدا قبل
ان یتخذ نسبیا و ان الله اتخذہ نبیا قبل ان یتخذہ رسولا و ان الله اتخذہ
رسولا قبل ان یتخذہ خلیلا و ان الله اتخذہ خلیلا قبل ان یتخلله اما ما
دارین لازم نمی آید که امامت جناب امیر افضل باشد از رسالت جناب

لا اله الا الله محمد راسه

عنده الواح حسن محمد بن علي
بن صفير المصوني

رسول خدا و انتقال مشورتی بعینه لامعنه و الداعی العالم

س چہ می فرما شد علمای دین و مفتیان
شرع متین درین سلسلہ کہ معرفتہ امام عین معرفتہ اللہ

الجمادى الاولى ١٢٩٨

یاسیان این جزو معرفت است یعنی معرفت

انتر عین معرفت موثر است بامیان این معرفتین تغایر است و معرفت
خلوق عین معرفت خالق است و معرفه اعراض و اشرف مخلوقات عین معرفت
خالق است بانه بنیاد او تو جبر و او اگر کسی بگوید که معرفت امام عین معرفت
الله است موافق نیز بهیچ گفته است و حسب رأی علمای اثناعشری
گفته بانه هیچ تعداد و تغایریت در هر دو مفهوم واضح است و معلوم

که خدا بی غیر نیست و پیغمبر خدا نیست پس معرفت سبک همین معرفت
دیگریست حقیقتی نمیبخوانند شد و انحاء و در واجب و ممکن محال است
و کفر و از مقولات صوفیه غالبان است که بعضی موفیه با اتحاد و
انفاس با مخلوقات قائل اند و بعضی غلاة با اتحاد خدا با بنیاد امام نمود
یا بدین ملک الذاهب اما چون معرفت خدا بی هیچ کمال مستلزم معرفت
امام است و انکار امام من وجهیست ملزم انکار حکمت و عدل مصلح حکیم
باین علاقه گاهی تغییر شود که معرفت امام گویا داخل معرفت خدا
و شمع از کمال معرفت و سبانه است و هو العالم
س اگر کسی بگوید که جسم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
علیه آله و سلم لطیف بلکه الطیف مثل روح بود چنان
مثل روح بود پس چنان نفوذ و غلکیات که این
نیز الطیف و بسیط اند کزوه صمود و در مخرج کرد خرق و الیام لازم نخواهد
آیا عالم ما قائل اند باینکه جسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از ادوات
نبود و از مجزئات بود و مثل روح بود و قائل باین قول با اعتقاد علمای
مانعیده است یا نه و جسم مثل روح غلط است یا صحیح روح بودن
بنی و امام از جنس انسان مقتضای اقا انا البشر میستلزم و غیران از آیات
و اخبار بلکه بالضرورة معلوم است و نبوت لوازم الشانیت همه معلوم است

لا اله الا الله الصمد

عبد الله العبد المذنب
سید الجحش محمد بن

علی بن محمد الرضوی

سید الجحش ۹۸

انکار آن انکار بدیهی است آنرا بعضی خوارق عادت در جسم مقدس
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود مثل سایه نبودن و بلند بودن
قامت آنحضرت علیه السلام از قامت هر کس بقدر سر و گردن و نحو آن
اما درین صفات تجاوز از آنچه با جناب معتبره ثابت شده نمیشود انکار و این
صفات دلالت بر تجرد دارند و دلیل بر تجرد حضرات قائم نیست تخیل
محضست و محال بدون خرق و التیام بر افلاک اعتقاد اهل شرع نیست بلکه
در حکمت هم بر بیان درست نه در وحیف است که مسلم متدین تقلید اللفظ
با بن قائل شود و قال العلامة الجلیسی النجاشی لا یقع الیه شبه الحکما فی

لفی الخرق و التیام علی الافلاک فانما ضعیفه و ایهته و المعراج من ضروریات
الدین و انکاره کفر ترین است اعتقاد علماء امامیه خلفا عن سلف آنچه
بعضی تخیل کرده اند که معراج جسمانی شده لیکن بسبب شدت لطافت جسم
خرق افلاک نشد و دلیل برین تخیل نیست و الله العالم

لا اله الا الله القوس

عبد الوالحسن محمد بن

سید الوالحسن ۱۲۹

س اگر کسی بگوید که صفت جسمی در جناب

علی بن صفدر الرضوی

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و دیگر صفات در آن حضرت

و صفت شجاعت و سخاوت و علم و غیره از جناب امیر علیه السلام و همچنین دیگر صفات
و این حضرات علیهم السلام حقیقه صفات باطنی الهی است که در آنها حلول کرده است
و بواسطه این ظاهر شده و بذریعہ اینها مشخص شده در خارج ظاهر شده است

و انجمن محمد و دیگر صفات مجازاً با بن حضرات منسوب است و بر نه فاعل
حقین و نفس الامر و بالذات فاعل متعال است آیا چنین کسی موافق
علمائے اثناعشری گفته است یا نه **اج** خداوند عالم صفت زائده
بر ذات مقدسه ندارد بلکه صفات او عن ذات مقدسه او است و حلول
صفات خدا در بنی و امام معنی ندارد و حلول بر ذات مقدسه او جائز نیست
کفر است پس کسیکه قائل با تجا و صفت امام با صفات خدا است اگر
ازین جهت میگوید که خدا با امام متحد است کفر است و از اقوال غلاة است
و اگر ازین جهت میگوید که فعل عبد فعل خالق است و خدا علت نامه صدور
فعل امام است پس این جبر است و از ضروریات مذمت شیعه است
که جبر باطل است و عباد فاعل مختار اند و اگر از جهت آن مطلب مخترع
میگوید که بعضی اشیاء غلاة که تازه پیدا شده اند آن را اختراع کرده
که بنی و امام صلوات الله و سلم بمنزله آلات و اعضا و جوارح خدا می باشند
که خداوند تبارک و تعالی کار را بواسطه ایشان می کند مثل افعال
انسان بواسطه دست و پا و یا بواسطه قلب و شستن و بواسطه سیف کشیدن
به همین عمل می کنند الفاظی که در حدیث شریف است ید الله و لسان الله
و عین الله و جنب الله پس این مطلب مخترع هم ماکش بحیرت چه جور
و آلات مثل دست و قلم احتیاری ندارد و اختیار به فاعل میباشد

و ہم مستلزم نسبت بہ عجز است بہ ذات قادر متعال جل جلالہ کہ احتیاج
 بہ آلات ندارد و تقریر یہ ہے کہ این جماعت وراثیات و حجب بواسطہ
 امام کردہ اند مستلزم عجز است مگر تا تعالیٰ عن ذلک علو اکیر او گماست
 تشبیہ می دہد امام را بہ این کہ از انش سرخ شدہ باشد کہ سوزانیدن
 فعل نارس است اگرچہ بظاہر این سوزانیدہ و این تشبیہ ہم تدلیس محض است
 چہ اگر نارس است فاعل مختار فرض کنیم یا از این مثل آکہ می شود و خستیار
 ندارد پس رجوع بچیرے کند و اگر گویند کہ این محض تشبیل است و مقصود
 ما این است کہ بنی و امام صلوات اللہ علیہما فاعل مختار اند و بامر است
 و اقدار است کار نامی کنند ازین جهت مجاز فعل ایشان را منسوب
 بخداوند تعالیٰ می کنیم و توسط ایشان نظریہ مصلحت است نہ احتیاج او تعالیٰ
 پس این ہم اگر از باب تفویض است کہ خدا خلق و رزق را بالیشان تفویض کرد
 پس تفویض ہم باطل است فروعاً و امید احادیث در نقض آن بسیار و بی شمار
 است و اگر در بعضی افعال معجزات گویند کہ خدا بر دست ایشان جاری
 فرمودہ پس آن ضرر سے ندارد چہ در اخبار و کلمات علماء اخیار مذکور
 است کہ معجزہ فعل است کہ خبر دست نبی و امام صلوات اللہ علیہما جاری
 می کند و در اینجا نسبت این فعل بہ خداوند تبارک و تعالیٰ ازین جهت است کہ
 متقارن فعل بنی یا امام علیہم السلام خداوند عالم تاثیر است ایجاب می فرماید کہ

بترتیب بر آن فعل می شود از خوارق عادت مثل الشقاق قمر وقت
 اشاره به نبی صلی الله علیه و سلم یا زنده شدن مرده وقت و عوایشان
 یا دعا ایشان و گاست مجازا همان فعل صادر ایشان را جهت تاثیرات
 مذکور و مقایسه فعل الله می گویند کما فی قوله تعالی و ما رمیت
 اذ رمیت و لکن الله رمی نظر باینکه رمی یک کف سنگ نریه باینکه فعل آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم بود رسید بجاعت بسیار و همه است کوشیدند
 این تاثیرات از فعل خداوند تبارک و تعالی بود نه اصل فعل
 اما این مطلب ربطی به مطالب فاسده قوم ندارد و هو الهادی

لا اله الا الله القوی
 غنیة البواشعین محمد بن
 علی بن صفیة الرضی

البواشعین

س امام علیه السلام را واسطه
 رزق مستقلا یا غیر مستقلا میان خالق و
 مخلوق دانستن خطاست بانه و امام علیه السلام

را رازق حقیقه یا مجازا دانستن صحیحست تا مثل چنین قول مومن است یا زنده
 رزق تفویض خلق و رزق به ائمه اطهار علیهم السلام باطل است و شبهه
 از غلو و خلاف دین امامیه است و احادیث شریکین در عدم غلاة و منفوضه
 بسیار وارد شده است ابن بابویه علیه الرحمات در اختلاف اولیاء الله
 کرده اند که قول عبد الله بن سبارئس غالیان و حضرت صواق
 صلوات الله علیه و اله مذکور شد که ابی سید ان الله خلق محمد و علیا

مفوض اليهما فخلقهما ورزقا واحيا واما ان حضرت صلوة الله عليه وآله
 فرموا وكذب عدو الله اذا حجت اليه فاقرب عليه الآية التي في سورة الاعداء
 اجمعوا اليه ثم كما حشر خلقه ودر روایت دیگر حضرت امام رضا صلوة
 الله وسلامه عليه در مناجات می فرماید من نعم ان السبب الخلق و
 وعلينا الرزق فمن اليك منه برائة عني ابن مريم عن النصارى
 وابن اخبار سلفه خلق ورزق از حضرت امه طاهرین صلوة الله
 وسلامه عليهم جميعين می کند عموما خواه مستقلا اليشان را خالق بدانند
 يا ايها الذين آمنوا ان خلاق ورازق غني مستقل بگویند باین معنی
 که واسطه در خلق و رزق باشند چه مفوضه و عبد الله بن سبأ بعض قول تفویض
 خارج از دین شده اند نه با اعتقاد قول باستقلال و علامه مجلسی علیه الرحمة
 در لیلیه معروف با اعتقادیه می فرماید ولا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله
 تعالى فان قد بينا في صحاح اخبار عن القول به ولا عبرة بما رواه البرقي وغيره
 من الاخبار الضعيفة انتهى و نیز علامه مجلسی صحت الله عليه در محله سابع بجا
 می فرماید فان قوما قالوا ان الله خلقهم وفوض اليهم امر الخلق فهم مخلوق
 و برزقون و ليس بربهم و هذا الكلام محمل وجهين احدهما ان
 يقال انهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم و ارادتهم و هم الفاعلون حقيقة
 فهذا كفر صريح و لست على استحالة ذلك و لست العقلية و النقلية و لا يتيب عاقل

من قال به وثانيتها اي نعمه الله على العبد في ذلك مقدار ثلثه لا راد لهم كشافهم
 واحيا المولى وقلب العصا حية وغير ذلك من المعجزات فان
 جميع ذلك انما يحصل بقدرته تعالى لمقدار ثلثه لا راد لهم كشافهم
 صدقهم فلا يالي العقل ان يكون المخلوق والمكرم والمهم بالصلاح
 في نظام العالم ثم خلق كل شئ بمقدار ثلثه لا راد لهم كشافهم وهذا وان
 كان العقل لا يجازيه كفا حاككن الاخبار بالسالفه من القول به فيما عدا
 المعجزات ظاهرا بل صراحا مع ان القول به قول بما لا يعلم اذ لم ير ذلك من
 الاخبار المعبره فيما يعلم وما ورد من الاخبار الدالة على ذلك كخطبة النبي
 واثباتها فلم يوجد الا في كتب الغلاة وشيئا بهم انتهى وما حصل ابن
 كلام در احتمال ثانی این است که فاعل غیر مستقل گفتن حضرت ائمه برز
 صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين را اگر چه عقلا باطل نیست اما دلیل نه دارد
 چیزی که دلیل نه دارد نه می شود بیان اعتقاد کرده جاسه آنکه اخبار
 دلالت بر نفی آن می کند و سید العلم آقا شیخین علی الهدی ثانی
 در حدیث سلطانیه میفرماید غیر از خدا استعجاله خالق و مدبر عالم نیست
 خواه با استقلال باشد خواه بتفویض و اقدار استعجاله و این همه در روایات
 دین است و منکر آن خارج از دین پس نمیتوان گفت که احدی غیر از خدا
 عز وجل خالق و مدبر علی الاطلاق یا واسطه صدور خلق و مدبر است

که ماعدای آن واسطه خاصه هر چه است بتوسط واسطه است پس آنکه حکما
 فلسفه گویند که واسطه فیض را که است عقل اول بل عقول عشره اند و آنچه
 این طایفه گویند که فعل الله و قدرت الله و عقل کل بینی و امام علیها السلام
 است و توسط خلق عالم ماسوی خود اندیش که است و آنکه گفته اند چه استجابت
 درین که حق تعالی جل جلاله بعد از آنکه بمقتضای حکمت بالغه بنای
 عالم بر سبب گزاشته حتی را از میان مخلوقات برگزیند و آن را محل
 جمیع فیوض و توسط کل خیرات و جمیع تاثیرات گرداند و تصرف
 باشد و جمیع اشیا تصرف تمام و عام باذن الله طرفه مضمونیت در میان
 و بینیه و مواد علییه اصول اعتقاد محض نفی استبعاد چه مصرف دار و دلیل
 قطعی در اصول دین در کار است نه اندام تجسیدیه و اگر محض رفع استبعاد و در
 نظر ظاهری کافی باشد باید سجد و بلکه مطلق عبادت بر این وساطت روا دارند
 زیرا که در نظر ظاهر بینان استبعاد می نه دارد که خداوند عالم برای افضلین
 که جناب سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از حضرت ائمه اثنی عشر
 صلوات الله علیهم اند سجد و طاعت روا دارد و خصوصاً هرگاه ملائکه را بر
 سجد حضرت آدم مامور ساخته باشد حضرات که از حضرت آدم علیه السلام
 بهتر اند باید سجد و بر این حضرات مامور به باشد حال آنکه در شرع اسلام
 معبود و بر حق خبر ذات اقدس الهی قرار دادن عمده الزام شرک

کفرست و همین است حال نقول فی خلق و ذرق که حضرات قابل آن را بعد
 بعد الله تعبیر فرموده اند و بشرک نشان در نقول فی قریح نموده و تاویل در
 از کار عدم استقلال مثال تا و بلا کفار را مشرکین قریح و نصا و دیه و
 لایق اصغاریت اگر نظر تا بل بگردند خواهند داشت که این عدم استقلال که آن
 تعبیر حاجت و سطر آله خالقها الغنی بالذات و حاجت را تر خلق الله و
 می کنند عین نقول فیست مفسر که حضرات در مستقل باین معنی میدانند که حاجت
 بخالی خود نداشته باشند انتقی موضع الحاجة سن کلامه الشریف و اگر فاکر
 به نقول فیست استناد بخطبه البیان و نحو آن بکند جواب آن این است که این
 از روایات غلاطه است و معارض است باخبار صحیح مسلمة بین الامامیه
 و اگر فرض کنیم صحت این خطبه را پس درین صورت واجب التاویل
 است و قاعده مسلمة اسلام است که متشابه را تاویل می کنند چنانچه بدیه الله
 فوق ایدیه هم را تاویل می کنند و همچنین آیات موهمه تجسم را و تمسک به متشابه
 و طرح محکمات جایز نیست کما قال سبحانه من حکمات احشر متشابهات
 فاما الدین می قلوبهم زیع فیستبعون ما تشابه منه ابتغوا الفتنة و ابتغوا
 تاویل و محقق میرزا ابوالقاسم قمی اعلى الله مقامه جواب بے بسوط اند
 سوال خطبه البیان و امثال آن دلا در در جامع الشتات
 مذکور است و در ضمن آن میفرماید چه گویند عقل یخو زنی که که که

از مجموع قرآن و احادیث و ادعیه دست بردار د که همه دلالت
دارند بر اینکه خدائی غیر خدا نیست و اینکه پیغمبر و ائمه مدعی صلوات الله
علیهم سندگان خدا و مطیع امر و مخالف از عذاب او و امیدوار ثواب
او نیستند و از براسے این خطبه ہم معلوم نیست که کلام کسیت و از کجا نظر
شده خصوصاً بعد ملاحظه اینکه در میان اصحاب حضرات ائمه سلام الله
علیهم مثل مغیره بن سعید و ابو الخطاب و نظرای ایشان بوده اند و
طریقه آنها هم در روایت مستقیم و در کتاب ما سے اصحاب ائمه داخل کردن
بود و دیگر هیچ وجه منطقی نیست آن با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
علیه حاصل نمیشود بلکه منطقی برخلاف آن است اگر نه گوئیم که یقین است چنانکه
از آنچه پیش گفته و بعد ازین هم بیان خواهیم کرد انتهای موضوع الحاحیه و تفصیل
این مطالب در همین رساله فاضل حق و افادات حسینیہ خباب آقا سید العلماء
ارسل الله مقامهما و در حدیقه سلطانیہ نیز مذکور است من شاور فلیرجع الیهما
والله اعلم - لا اله الا الله العزیز

مس اگر کسی ترجمه الله عالم
الله الله بکن والد و انا
ست نه گوید بخوبی اینیکه

عبد الوہاب محمد بن
علی بن محمد رکه صو

الوہاب محمد بن
سید حسن

نقی صفات و روایات بار تعالی باید کرد آیا چنین کس موافق تعجب
حق و حب را سے علمای ما رضوان الله علیه گفته است یا العزیز است

حاصل از برائے این ترجمہ مفہوم نمی شود و مراد از نفی الصفات
در کلام حضرت کمال توحید نفی الصفات بعینہ نفی صفات زائده
است پس اگر مقصود از ترجمہ مترجورہ مبالغہ در نفی زیادت صفات
است و آنکه بجز ذات مقدسہ چیزی نیست ضرر ندارد و اگر مقصود
این است کہ معنی قادر و عالم محمول بر ذات مقدسہ نشود پس این خلاف
آیات و اخبار است کہ اثبات علم و قدرت در اخبار برائے خداوند

عَلَّمَ الْاِلٰهَ الْاِلٰهَ الْقَوِيَّ
عَلَّمَ الْاِلٰهَ الْحَسَنَ مُحَمَّدًا
عَلِيًّا بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

عالم شده است و اللہ الهما و س
س اگر کسی قائل بمعراج جسمانی و معاد
غیر جسمانی و ہو قلیانی باشد امام راعلی اربع برائے کائنات قرار دهم
کافر است یا نہ و اقل غیر مؤمن است یا نہ معراج آن حضرت صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم جسمانی بود و کسب شریف است کہ درخت بفرط
و القاسی عناصر و اشغال عناصر از حید و با آسمان صعود فرموده و
اعتقاد باین از ضروریات دین است و همچنین معاد و زمین جسمانی
الناس خواہد شد و منکر معاج جسمانی خارج از دین است و ائمہ علیہم السلام
راعلی اربع کائنات گفتن خلاف مذهب امامیہ است بہ علت نقل
خداست و مادہ قدیم برائے کائنات نیست بلکه خداوند عالم کائنات
را بی مادہ خلق فرموده است آری ائمہ علیہم السلام علت غائیہ مطلق شیأ

الواحدین
۱۲۹۰ م

لا اله الا الله القوی
عبد الوالحسن محمد بن
علی بن صفدر الرضوی

کما ذات علیه الاحبار والقد العالم
س اگر کسی بگوید خیر انبیا و اوصیا
محل ظهور صفات باری تعالی اند

هر صفتی که در اینها یافته می شود حقیقتاً صفتی است و بگوید که صفات
معصومین عین صفات الله است آیا قائل بعینیت صفات اینها با صفات
الیه کائنات است یا سلم و اقلاً فاسق است یا نه ^۲ ارج بسم الله و بالله و الله الحمد
حضرات انبیا و اوصیا علیهم الصلوٰة و السلام متصف بودند باین
صفات حسنہ و کمالیه که خداوند متعال اینها را و زوفاً مقدسه
حضرات ایشان خلق فرموده بود و مثل شجاعت و علم و ایشان را
منظیر معجزات و کرامات کرده بود و قدرت و لیاقت التسابیخ
کریمه و عبادات و اعمال حسنہ و عصمت از خطایا و ذلوب و صیانت از قیام
و عیوب عطا نموده بود بطریق اعتبار و اگر اهل بلکة توفیقات خاصه و الطاف
و اعطاف محققه پس اضافه صفات مذکوره بحضرات ایشان
بمعنی وجوب و این یا و قیام اینها است بذوات مقدسه ایشان بطریق قیام
نسبت و مشتق بمصدقش علی وجه المباشره و الحقیقه و اینها را بمعنی مکتوب
صفات برای خالق کائنات قرار دادن از حلیه تحت عاقل بلکه محض
فاسد و باطل است آری اضافه و نسبت اینها بطرف خداوند تعالی

باعتبار خلق و ایجاد و عطای تو ان نمود چنانکه بالا اشاره باین کرده شد
 پس اگر شخصی از راه اشتباه و جهالت قائل بمغنی باطن مذکور شود و غلطی
 و عاصیه خواهد بود و اگر عالمًا عائدًا بان اقرار نماید بذا را دۀ سخن مجاز سے
 و قائل شود به انچه مستلزم ان است از بودن ذات پروردگار مثل خواهد
 یا مرکب از اجزاء خارجیة یا تعدد واجب الوجود یا صاحب نقص و عیوب و
 خداوند و دو پس محکوم بکفر و ارتداد خواهد بود و اللہ اعلم المعلم المحمود
 س ایا وجود و ظهور صفات الیه در ذات حضرت چهارده معصومین
 علیهم السلام است یا تبعی که هر صفة که در معصوم علیه السلام می بینیم هر صفة
 الیه یعنی است که در یکان یکان ظهور داشت مثل شجاعت و مروت
 و حلم و عزم و حسن الخلق و غیره جمیعاً معجزات و غیر معجزات و یا صفات
 معصوم عین صفات الیه نیست می نمود و لکن بعضی میگویند هر صفة معصوم
 معجزات و غیر معجزات همه عین صفات الیه است اما لے است چنین قول
 سیدنی است یا نه المعلم المحمود المعلم المحمود
 یعنی اگر این کلام ماول نباشد موجب کفر و سبید نیست است المعلم المحمود
 س معرفۀ امام علیه السلام عین معرفۀ باری تعالی است یا غیر المعلم المحمود
 چونکه ذات باری تعالی بمباین ذات امام و ذات همه مخلوقات است
 و صفات خدا عین ذات او تعالی است و معرفت کند ذات خدا

برای هیچ مخلوق ممکن نیست بخلاف معرفت ذات پیغمبر و امام و صفات
 ایشان که برای مردم ممکن است و پروردگار از صفات نقص و اوصاف
 جسم و خواص کمالات از قبیل حلول و اتحاد و مانند این ها منزه و برتر است
 پس چگونه کسی را محال در باب لطرف اتحاد میان معرفت خالق و
 مخلوق خواهد بود و خداوند تعالی و الله اعلم ^{العلما بحججه} و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 حضرت خانم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و ثمره علم السلام بنی الهادی
 و المرزوق و الخالق المخلوق بجا نیست یا غیر جائز است ^{العلما بحججه} چنانکه حضرات متین
 علیهم السلام انکار از این هر دو امر میسالت تمام فرموده و ما را از اعتقاد و
 اقرار با آنها منع نموده اند لهذا گفته آن از ضروریات دین اسلام محسوب
 گشته و الله اعلم ^{العلما بحججه} و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 علیه و آله و سلم و یا جناب امیر علیه السلام را علتی فاعلیه خلق با علیه فاعلیه
 و یا غله مادی یا سبب خلق کل کمالات و استقن بیدینی است و کفر می
 است یا نه ^{العلما بحججه} چنانچه حدیث قدسی **لَوْلَا كَمَا خُلِقْتُ**
الْأَفْلَاكُ جناب رسالت مآب اهل بیت انحضرت را که الوارثه
 ایشان مشتق از نور مقدس انحضرت اند علتی غائی خلق عالم می توان
 گفت فقط نه علتی دیگر از علی اربعه الحیا و بالله و الله اعلم ^{العلما بحججه}
 پس معصومان علیهم السلام خصوصاً جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

بانی و خالق کل ممکنات و جمیع کائنات را تسنن صاف صاف پلا تا این
 میهم و اعتقاد برین کفر است بانه ارج چنین اقتضا و نظایر لاریب خلاف
 دین است فقط رسیدن بنعمه الهام و کمال و حصول جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم و جناب امیر علیه السلام را عقل اول بسان خالق و مخلوق
 و تسنن و دیگر فلاسفه کردند که آنها عقول عشره را و سایرین الخالق
 و ممکنات قرار میدهند سیدنی و موجب خروج از دایره اسلام
 است بانه ارج قول فلاسفه درین باب باطل و ناصواب و مجهول
 است و اختیار آن بمعنی حقیقه عدا بلا اراده تاویل بمعنی صحیح کفر است
 و الله یعلم مصطفی بنعمه الهام و کمال و تسنن بعضی اشخاص قایل شده اند که جناب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق بالا و اصل بالذات
 اند و تعلق فعل خلق باینها اصالت بالذات شدت و تعلق برب بیک
 ممکنات و سایر کائنات بواسطه اینها و بالتبع و بالعرض شد و است
 اعنی چنانچه تعلق فعل تحریک گشت بالذات است بباله
 گشت بالتبع و بالعرض و بالعرض است آیا توافق طریق مستقیم اصولین است
 گفته اند با مخالف دین بسین ارج از تحریر است احوال و متقدم که جواب
 این در یافت می توان کرد و الله اعلم البتة چنانکه از جواب چهارم ثابت
 شد که بواسطه بخیر کردن مطلقا ناجیز و موجب سیدنی است

پس قدیم بالذات و الشئ الزوار حضرت چهارده معصومین علیهم السلام
 را چه طور است صحیح است یا ناجائز؟^۲ ارجح این قول است بحقیقت باطل
 و بیوج است و الله اعلم بالصواب ^{العلما محمد باقر} عتقا و کردن باین که کل ممکنات و سایر
 کائنات از الزام معصومین علیهم السلام مخلوق و مجعول شد و هم عتقا و کردن باین
 که جمیع ممکنات و سایر کائنات بر الزام معصومین علیهم السلام است آیا
 جائز است یا نه؟ ارجح از کلام مذکور غیر سیغی غلت خامی مراد گرفتن خطا و
 باطل است و الله اعلم ^{العلما محمد باقر} و وجود کل ممکنات را ما خود از وجود
 حق وجود حضرت سر و کائنات و جناب امیر علیه السلام در شئین و کل ممکنات
 و سایر موجودات را مخلوق با غیر ذوات با تیرکات جناب رسالت
 مآب و جناب امیر علیه السلام را مخلوق بالذات عتقا و کردن صحیح است
 یا نه اگر عتقا و از چنین قول صحیح باشد باید که حضرت عتقا و مآب کائنات
 و یا عتقا و علی ممکنات باشند ارجح جوابش از پاسخهای سابقه حاصل
 می شود و الله اعلم ^{العلما محمد باقر} حضرت علی علیه السلام میفرمودند بجز عتقا و مآب
 پس ترجمه الله عالم الله و ترجمه الله خالق الله و الله رازق الله
 و الله معبود الله و الله بکذا باعتبار نفی صفات از بارئعالی صحیح و مجانبه
 است یا نه عملاً بارئعالی و امام المتقین علیهم السلام که کمال معرفت
 الله فی صفات از ذات بارئعالی است و اگر ترجمه این

عقل و نقل است پس معنی چه دارد در ۱۲ ج مراد از نفی صفات از
ذات خالق کائنات سلب زیادتی است نه انحصار است بر ذات او و تعالی
یعنی هیچ صفتی علاوه بر ذات پروردگار عارض او نیست مثل صفات
مخلوقات پس معنی الله عالم این است که خود ذات خدا و انا را گاه است
از همه اشیا بدون این که غیر ذات او تعالی صفت علم یا آله یا اوست
باشد که بذریعہ آن او را آگاه ہے حاصل شده باشد و همچنین معنی الله
قادس این است که خود ذات او تعالی تو انا و صاحب حکومت و اعتبار
است بدون این که صفت قدرت یا آله یا اوست علاوه بر ذاتش بر او
او بوده باشد که بذریعہ ان او را تو انا سے حاصل شده باشد
مثل انسان و مانند او و همچنین دیگر صفات کما فی الہیۃ را باید قائل
پس مرجع صفات الہیۃ بطرف انتزاعیات است نہ انضمامیات
خواہ صفت ذاتی باشد مثل علم و قدرت و خواہ صفت فعل باشد مانند
خالقیت و رازقیت پس ترجمہ اللہ الخالق اللہ العزیز اللہ عالم اللہ المکبر
بی غنیہ است و تفصیلش لغزہ میان مراد از صفت ذات و صفت
فعل موقوفست بر مطالعہ کتاب حدیقہ سلطانیہ و غیرہ از کتب کلامہ
واللہ اعلم بالصواب الغلام محمد باقر س امامت از نبوت و رسالت افضل و اشراف
و اعلاست یا نہ و اگر و اشراف و اعلا و افضل پس اصطلحا اشراف و افضل

یا لغه اگر امامت لغه افضل است از رسالت و نبوت لغو پس آیا
 بمعنی پیشوایست و سردار است و منیره اشرف است یا امامت
 بمعنی او را به تصرف مفضل و واضح ارشاد شود و ۱۲ حج با سوره شجاد و الحمد
 از کلام علما اعلام مستفاد می شود که لفظ امام در اکثر اطلاقات بشرفیه است
 معانی مستعمل گردیده یکی آنچه در محبت امامت ذکر نموده اند بمثل این
 عبارت که مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت پیغمبر باشد
 در جمیع امور دین و دنیا مثل ان پیغمبر نبایت و وصایت او نه بالاستقلال
 و صدق امام باین معنی برائیه اشنی عشر صلوات الله علیهم و همچنین بر او صلوات
 حق تعالی پیغمبران سابقین و واضح و عیان و مستقیم عن البیان است و اطلاقش بر
 هیچ یک از انبیا و مرسلین پیش از او که در هیچ فنی نباشد و دوم آنکه مراد از امام
 انسانی است که منصوب شده باشد از جانب پروردگار برای پیشوایی
 و مقتدا بودن برای مردمان یعنی بابت این که مرجع خلائق باشد و همه امور
 دین و دنیا اگر چه بر او و بالخصوص شریعتی پیدا گانه و حکم بانفاذ حدود و
 سیاسات حاکمانه حاصل نباشد و امام باین معنی اعم است اول
 که اطلاقش بر بهترین و رسول و وحیتی بر حق صادق می آید سوم آنکه معنی
 دوم مقتید باشد باین که بر او شریعتی جدید مقرر شده باشد و فایز باشد
 پیغمبر یا رست و حکومت عامه و سیاسات مدنی و انفاذ حدود و امور باشد

بجهاد و قتال با کفار و لکن مع تحقق الشرائط به اصالت و استقلال
 بروجه نیابت و وصایت چنانکه در آیت الی ایضا عائد للناس
 اما ما الا یمر امره و لفظ امام ظاهر همین معنی است چنانچه مستقلاً
 می شود از کلام بعضی مفسرین موثقین و اگر ثابت شود که حضرت خلیل اکرم
 بعد از نبوت شدن بر سالت باین خطاب مخاطب شده بود پس مراد
 بودن معنی مذکور از ان علی الظاهر متعین خواهد بود و اطلاق لفظ امام
 باین معنی که بالاتر از همه مراتب است بر هیچ وصی و نایب پیغمبری توان
 کرد بلکه بر اکثر انبیای صادقین هم صادق نمی آید کما لا یخفى پس این مرتبه
 اختصاص دارد و بحد پیغمبران اولوالعزم مانند حضرت ابراهیم و حضرت موسی
 و جناب خاتم المرسلین که افضل از کافه ایشان بودند بمرتبه جللیه مزبوره
 بطریق اولی قائل نبوده بودند و لکن اگر از این معنی بعضی قیود حذف کرده
 شود اعمی تجدید شریعت جداگانه و قید اصالت و استقلال و مانندش
 پس اطلاقش بر هر یک از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صحیح است
 خواهد شد چنانکه از آیه الفنا و حدیث انت منی بمنزله هادون
 من صولی الا ائمة لا نبی بعدی مانندش امرند که ثابت می شود و
 خلاصه آنکه با و له معتبره ثابت گردیده که ائمه اثنی عشر علیهم السلام مساوی
 مرتبه نبوت و رسالت و اکثر فضائل و مناقب کما لا یشک فیها

و نوشته اند که جناب سالت ماتب صلی الله علیه و آله و سلم امام خمین بودند
و امامت آنحضرت اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود آنحضرت
پس همین امامت که افضل و اعلا و اشرف بود از رسالت و نبوت آن
سرو و بعینها بلا تفاوت و فرقی منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام
ابا چنین اعتقاد موافق اصول است یا نه حاج تفصیلش
در جواب سوال ۱۴۴ محمد گردیده فقط الاعتماد علی خبری که در کتب معتبره است پس بعضی حضرت
نوشته اند که امامت کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت
ختمی ماب است و نبوت و رسالت قرد امامت و خبری آن و مقید
ومی نویسند که همین امامت که کلی است و اعلا و اشرف از رسالت و نبوت
حضرت رسول منتقل شد بجناب امیر علیه السلام چنین اعتقاد چنین کلام
صحیح است یا غلط ظاهر غلط معلوم می شود و باین وجه که چون امامت
مطلقه و اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت جناب امیر علیه السلام هم
یک فرد آن امامت مطلقه است و نبوت انتقال آن کلی افضل و اشرف
بسوی جناب امیر علیه السلام معنی ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف
و اشرف غیر منتقل شد و بیک انتقال خبر نیات افراد لازم می آید و باید اعم و
منطقه در خارج یافته شود و طرفه اینکه بدون خبر نیات آن هو الاخطی عظیم
حاج وجود کلی منطقه در خارج صورت بخوار ندارد و انتقال کلی معنی ندارد و الله اعلم



مس اگر کسی بگوید که امامت مطلقه کلی است و اعم و برتر از بشرط و لا و نبوت
 و رسالت جناب رسالت مآب خبری و اخص و فرد آن کلی است و باز بگوید
 که این کلی و اعم اشرف است و افضل و اعلم از اخص جزئی و فرد خود چنین
 نمائند و بخط افتاده است یا نه ۱۲ ج خالی از اجمال نیست ^{العلما محمد باقر} ^{محقق بن محمد}
 یعنی مهمل است مس قول باین که امامت مطلقه کلی و اعم است و نبوت و رسالت
 خبری و فرد و اخص این کلی و این کلی یعنی امامت بعینها منتقل شد بسوئی
 جناب امیر علیه السلام آیا ازین کلام محتمل النظام لازم می آید که جناب امیر علیه السلام نبی و
 رسول هم باشند معاذ الله یا نه ۱۲ ج مثل با تقدم است ^{العلما محمد باقر} ^{محقق بن محمد}
 یعنی مهمل است مس امامت مطلقه را کلی و برتر از بشرط و لا و نبوت
 و رسالت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبری و برتر از بشرط و لا
 گفتن و باز باین کلی چنین خبری است لازم قرار دادن باین طور که امامت
 مطلقه ملزوم و نبوت و رسالت لازم است صحیح است یا غلط ۱۲ ج
 محتملش غیر متصور فقط ^{العلما محمد باقر} ^{محقق بن محمد} مس میان امامت کلی و نبوت جزئی
 لازم گفتن باین طور که امامت ملزوم و نبوت لازم و بالعکس است صحیح
 یا غلط هم با تقریر است لازم که در سوال سابق فرغیم بحث و در و یا نه ۱۲
 ج مثل سابق است فقط ^{العلما محمد باقر} ^{محقق بن محمد} یعنی صحیح نیست مس در
 کاسه از محمد بن سنان از زید بن حجام روایت می کند که زید گفت شنیدم از

حضرت ابا عبد الله علیه السلام که میفرموده ان الله تبارک و تعالی اتخذ امرا هدیما قبل ان یخده نبیا وان الله اتخذ نبیا قبل ان یخده رسولا وان الله اتخذ رسولا نبیا قبل الا ان یخده فی فضلیت امامت برسانت و نبوت مستنبط می شود یا نه و اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح است یا نه و مثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیزست صحیح است یا نه و اگر فضلیت امامت بر رسالت و نبوت ثابت شود پس میان فرمانده که فضلیت امامت بحسب لفظ ثابت می شود و یا فضلیت امامت بحسب ج ازین حدیث فضلیت مرتبه امامت از نبوت و رسالت هر دو ظاهر می شود و لکن امامت بمعنی خاص منقیه بحسب قیود است نه امامت بمصطلح خبائمه تقبیلش در جواب سوال (۱۲) بحمد الله و بحمد الحسن بن علی که در دیده پس اثبات فضلیت امامت جناب امیر علیه السلام از رسالت و نبوت جناب سید المرسلین علیه السلام و سلم ازین حدیث عجیب فقط مصلحتی بن محمد العلی بن ابی طالب پس اگر کسی اختراع کند که امامت مرتبه باطنیه است و نبوت و رسالت مرتبه ظاهریه مرتبه باطنیه اشرف و اعلا است از مرتبه ظاهریه پس امامت افضل و اعلا است از مرتبه رسالت و نبوت همین اختراع در عقاید خوب است یا نه ۲۲ ح خوب نیست زیرا که قضیه که در حکم صغوی است محض مخترع است و منوع مخترع را باید بدح

ثبوت برساند و کبری هم کلیه دارد و ۱۲ رس روایتی که در کافی از محمد بن
 سنان از زید شحام است و متضمن بر حصول مرتبه امامت برائمی خباب امیر خلیل
 علیه السلام بعد از میت آنحضرت براتب خلیله چند است صحیح السند است بانه و اگر
 صحیح السند است پس افضلیت امامت بر رسالت ازین روایتی ثابت می شود
 بانه ۱۲ ج بر تقدیر ثبوت افضلیت امامت حضرت امیر هم علیه السلام بر رسالت
 خود آنحضرت می توانیم بگویم که حضرت خلیل بعد استجماع مراتب رسولان اولی الامر
 پیشوای انبیای غیر او علی العزم شنیدند انکه مطلق پیشوای افضل باشد از رسالت
 چنانکه وضع است از قوله لقا یوم من عوکل انا من با صاصد
 نیر ائمة بدعون الی النداد و غیر این که امام اخبار و امام شرار
 و امام متحان و امام فاسقان و امام المسلمین امام الکافرین می باشند و غیر این
 نیست که اما غیر خلیل نیز از رسالت او افضل باشد و بر تقدیر فرض این امر نیز
 لازم نیست که امامت خود جناب رسالت مآب هم افضل بر رسالت خود آنحضرت
 باشد و علی العزم لازم نمی آید ازین که مرتبه امامت جناب امیر علیه السلام افضل
 از رسالت رسول خدا باشد و انتقال همان مرتبه امامت که افضل از رسالت
 بود از جناب رسالت مآب به عنینها الطریف جناب لایت مآب لاسمعی له پس حیه طور
 افضلیت امامت امیر المومنین علیه السلام از رسالت جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم و یا مساوات آنها ثابت خواهد بود و چون صورت استدلال

چنین است حیث از اثبات چنین دعوی که دومی رسول افضل از نبی است از قول ۱۲
 مس اگر ثابت شود که فلان کس نقیضاً شنیع المذهب و پیر شیخ احمد است
 در سواد اعتقادات و یا پیر و سید کافر رفته است و جناب رسول خدا و محمد ص
 علیه السلام را و بطریق الخالق و الخلق قرار داده و در سطحین البرزخ و البرزخ قرار داده
 و انصرت و عقل اول چون اهل فلاسفه بگوید یا بانی کائنات و سبب جمیع
 کائنات قرار داده و قائل باشد که جسم الطهر جناب رسول خدا منشی روح بود و بعد
 وقت المهرج فرقی و التمام لازم نیاید و بگوید که امامت مطلقه و عامه و
 بر تشریف لا شیه افضل و اشرف و اعلی از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات
 بود و من مرتبه علما و جناب منقل جناب امیر علیه السلام شد بلا فرقی و بگوید که ترجمه
 الد عالم الد است و الله رازقی الد الد الخالق الد الد و بگوید که صفات
 حضرات حقیه صفات باری تعالی است معجزات و غیر معجزات جمیعاً و ازین قبیل است
 مخرقات قائل باشد و بگوید که ما نگوییم او عا جبهه و بالاطلاق بکنند یا یافتند
 چنین کس غیبه و در تمار جانیه است و ثواب هم حاصل خواهد شد برای مقتدیان با
 و بر وعظ او اعتنا باید نمود و یا نه ۱۲ ارجح تقلید او و اقتدای او در نماز و غیر نماز
 مطلقاً جایز نمی باشد و اجتناب از محبتش میسر است و لازم است و العظیم غیبه

تمام شد

العلامة محمد باقر
 صاحب بن محمد

دیگر قابل غور و فکر مؤمنین است کہ در شب بیت دوم ما و منور خانہ معلی
 القاب جناب مولوی صادق علی صاحب مجلس علم جناب سید الشہداء قتیل
 العبر علیہ التحسینہ و الثناء بود فقیر نیز در آنجا موجود بود و دیدم شخصی شاگرد رشید فاضل
 معاصر اعلیٰ شیخ محمد علی صاحب خراسانی را کہ چون برین فقیر نظرش افتاد خلاف
 معمول سبقت در سلام تعظیم تمام کرد و تعجب کردم بعد ساعت چون مردم بسیار جمع
 شدند شاگرد رشید بر میر رفت و از حضار اذن طلبید کہ ہر چہ بر زبان آورم و ہر
 مضامین کہ بیان کنم آیا شمار منی ہستید اذن دادند کہ ہر چہ بخواہی ما اذن ہستی
 بخوان پس بیان کرد انچہ خواست مردمان بر میر مضمون بلکہ بر ہر جملہ واہ واہ
 و سبحان اللہ و معلومہ بر زبان جاری کردند و جناب ستطاب مولوی سید کاظم
 علی صاحب کہ ادا دل مجلس تا آخر آن تشریف می داشتند و متوجہ بیان او بودند
 مگر ساکت و صامت شاہد عدل اند بر این ہمہ کہ در ذیل نقل می کنم تعجب است
 از مؤمنین کہ متوجہ بدل و جان بودند و از بیان او را منی بودند و سبحان و سبحان
 میفرمودند و حال آنکہ آن واعظ مضامین غیر مشہوعہ و اعتقادات کفر و زندقہ
 و بعضی اصول فلو آمیز و عقاید باطلہ را نفوذ میکرد و اگر مؤمنین دانستہ و با ہوش
 و حواس مبادا دل بر وعظ او داده بودند و بر آن معتقدات رضائند بودند
 پس برائے مؤمنین استعین نیز کار مشکل می انجامد کہ خلاف دین را شنیدن و بر آن
 رضامند شدن موجب بیدینی است و در تحت عموم اُمَّةٌ سَمِعَتْ بِذَلِكَ

و صاحب بیت را تعجب کرد

قرصیت ربہ داخل می شوند معارف اللہ پس اگر چه رد کلام واعظ شاکر در شید
 شیخ معاصر چون سباحه با جمال است و کلمۃ الناس علی قدر عقولہم
 نیز تفسیر است کہ رد او ممکنم چه کہ اگر چه عبارت آسان و موضح رد کردہ شود تا ہم چیزی
 مضامین عالیہ لا بد پس ایہنا از فہم آن قاصر خواهند ماند مگر محض سکوت و امر
 بمعروف و نہی منکر نیست ورنہ اینچنین بیانات و اہمیہ در عقاید حقہ از چہل روز افزون
 خواہ شد لہذا بنظر ہدایت و سد باب برے آیندہ چیزے بر قلم آوردن پر ضرور و امر اہم
 می نماید و اللہ ہرگز مجاہد ثنائے ولیم بچیت اینکہ مجاہد حرام است علی الخصوص در باب
 حق تعالی نباید نمود کہ می کشد کم بیکے کہ لایق بنات مقدس او نباشد و از حضرت
 امام جعفر صادق علیہ السلام پرسیدند از تفسیر آیه **وَاللّٰهُ الْمُسْتَقِیْمُ** فرمود کہ ہر گاہ
 سخن بحق تعالی بکشید باز استید و خاموش شوید و از ذات مقدس او تعالی تفسیر تجس
 ممکنید و حاصل تفسیر آیه آن است کہ خلایق تمام بحق تعالی راجع و مستحبی می شوند و
 بہین معنی است کہ **وَاللّٰهُ الْمُسْتَقِیْمُ** و آن حضرت علیہ السلام فرمودند کہ امر فرزند
 آدم علی نبینا و علیہم السلام اگر مرغی دل ترا بخورد سیر گردد و دل تو اورا بسبب کوی
 قلب تو و بمقدار سرسوزنے چیزے بر چشم تو نهند آنرا پو شانند بہر تبہ کہ چیزی را
 نتواند دید بر بن بزمین چگونہ ارادہ تو آن باشد کہ باین دل چشم خود بدانی باو نشا
 ہزرگ آسمان و زمین را و ذات قادر و قدیم و واجب الوجود را و اگر راست میگوئی
 کہ من شناختم خدا متعالی این گاہ کن باین آفتاب عالما تب کہ یک مخلوق است

از مخلوقات او اگر ترا یک ساعت قدرت باشد که بآن ساعت نگاه کنی چشم
 خود را بنور او منور گردانی پس تو راست می گویی که علم بذات مقدس و تعالی
 حاصل کرده و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که بنارعه و مجادله طلبین
 نماید زندق و بیدین گردد اما حجت گرفتن بر جماعت مخالفین دین بقول حضرات عجل
 خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان جایز نیست
 کسی را که معانی کلام معجز نظام ایشان را نیکو داند اما کسی که معانی کلام ایشان را
 نیکو نداند شروع در آن ممنوعست و گفت لسان لازم چنانچه شیخه از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام سوال نموده از باب قدر حق تعالی حضرت چنین فرمود که
 قدر دریا بجای پایان است در آن قدم منه و چون بار دوم پرسیده فرمود که قدر
 راه تاریک بت بآن راه مرد و چون سوم بار پرسید جواب فرمود که قدر است
 از اسرار آگهی و پرده ایست از پرده های او و حرزیت از حرز های او که برداشته
 شده است از پرده ضعیب خدا تعالی و در هم خمپیده است و از فهم خلق
 و درست بر تبه که دریافت او نتواند نمود و هر که ده شده است بخاتم حکمت
 خدا عز و جل و آن در سابق علم او معلوم است و مخفی گردانیده و بیک طرف
 نهاده آنرا از علم بندگان و قدر و مرتبه او تعالی بلند ترست از رسیدن عقلا
 و علمای غلات و از این جهت در نه می یابند آنرا بحقیقت اکبیت و بقدرت

نقل و خط شاگرد رشید شیخ محمد علی انحرسانی - موعظه مفصله اولیٰ مؤمنین
 درود بخوانید کل حکماے اہل فلاسفہ قائل اند کہ **الْوَحْدُ لَا یَعْنِدُ رُحْمَهُ**
إِلَّا الْوَحْدُ و حق گفته اند (یعنی از شی واحد چند شی پیدا نمیشود مگر یک شی)
 توضیح اینکه پیدا کردن لوح و قلم و عرش و کرسی و افلاک و کواکب و ملائک و
 عناصر و زمین و نباتات و حیوانات و نباتات و جمادات کار باری نیست
 چرا که باری تعالیٰ واحد است و محض بسیط پس از او زیادہ از یک پیدا نشده است
 لهذا حکما عقل را واسطه با قرار داده اند میان خدا و عالم کہ این عقل عشرہ
 تمام کائنات را خلق کرده اند و باری تعالیٰ محض عقل اول خلق کرد و پس و
 باز عقل اول پیدا کرد عقل ثانی را و فلک اول را و بکذا و در شرع ہم همین
 طور بودن و ساطع ثابت است در خلق عالم کہ جناب باری تقدس و تعالیٰ
 کہ واحد محض است اول خلق کرد انوار ظاہرہ چہار وہ معصومین صلوات اللہ
 علیہم جمعین را و این بزرگواران خلق کردند کل کائنات را بنی تواند شد کہ
 باری تعالیٰ واحد و بسیط محض است خالق و فاعل افعال کثیرہ باشد بلکہ بنابر
 شرع شریف ہمین حضرات معصومین علیہم السلام مثل عقل عشرہ در فلا
 خالق ما سوا اللہ تعالیٰ و مجملہ کائنات اند مؤمنین را باید کہ باین اعتقاد راسخ
 بمانند - ر و موعظه مفصله اولیٰ

اما نمکہ از اہل فلاسفہ بیدین محض اند قائل این فقرہ نامرئیه و معتقد این شدہ

الْوَحِيدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَحِيدُ و این شرک است بالضرورت پس میان
 دین و اسلام در شیخ نجف حسین معتقد پوچ و شرک را اختراع و تجویز یکسانند محض بیجا
 و دوری با اصل کردن از دین است که چون خلق کائنات بالفرض از ذوات ظاهر
 بانجام رسید پس این لازم است اعتقاد است بشکر را الباری تعالی عنه و حال آنکه
 شرک باری متنع و محال است سیمانزدگانند مسلمین عقلاً و نقلاً معتقد با حق حاج
 از اسلام می شود با اتفاق سایر مسلمین و محض میشود با اتفاق کل مؤمنین اگر
 مسلمی بعد از قبول اسلام معتقد باین چیز باشد و لا به مرتبه فطری خواهد شد که تو باید
 قبول نه میشود با اتفاق کل علماء و واجب القتل می شود و زوجه اعتقاد کنند
 بر چنین منخرافات از کجاست بیرون می رود و لی از این معتقدان ضلالت حضرت مصیون
 علیهم السلام لازم می آید بر ذوات واجب تعالی که افش است از تجویز شرک باری
 تعالی و تقدس زیرا که حضرات معصومین را فاعل افعال کثیره قرار داد و خالق مخلوقات
 عدیده و جناب ایزد متعال را خالق بعضی مخلوق دانست العباد باشد یا حیوانات
 بوجه لا شرک لندارد و یا معنی و عده لا شرک لند بطور خود خستای کوده باشد
 ان بر الا جناب عظیم و جمل مسلمین - علاوه از این تجویز و ساطع استقامت کانت او غیر معتقد
 و قرار دادن غیب خدا یعنی نور حضرت موسی علی السلام و جناب امه عظیم الصلوة و السلام
 را خالق عالم بدلیل اینکه خدا تعالی بسط صفت است چه طور نشان میدهد و افعال
 کثیره می تواند شد محض خلط است و عاقل و تدلیس بر عوام جاہل بدلیل اینکه

وایش باطل که مجمع النقیضین است که خالق و جاعل چند اشیا را نباشد بسبب
 بساطت و هم خالق چند معصومین علیهم السلام باشد و بود محال پس و اعظم صوحی الیه را
 ضرور است که بگوید که خداوند عالم خلق کرد و محض نور حضرت رسول خدا ﷺ
 الله علیه و آله و سلم را و پس و آنحضرت خلق کرد حضرت علی علیه السلام را و حضرت
 علی علیه السلام خلق کرد امام ثانی را صلوة الله علیه و آله و عثمان خلق کرد ثالثاً
 و هكذا العیاذ بالله اگر بگوید که چون این همه افوار نور و احد است پس خلق مخلوقاً
 کثیره از مصدر بسیط لازم نیست ایسے گوئیم که آیا میان این حضرات تغایر
 ذاتاً هست فهو المطلوب و یا تغایر عرضاً فهو خلاف الواقع اتفاقاً علی ان التما
 بالعرض بین المجموعات نیز موجب بطلان بساطت جاعل متصور و بود واضح
 بان علی پس باید بگوید که تعدادات حضرات علیهم السلام متغایر بالعرض و بالاعتبار
 هم نیست این حضرات با هم بین محض اند من جمیع الوجوه و هو کما ترے۔
 باقی مانند سند بر این مطلب که مجوز وجود شرک است الباری و معتقد بآن و مجوز
 باینکه خالق عالم معصومین اند و رانق عالم و محی و ممیت حضرات اند کافراً
 و نجس ثبوت سبب است بر تقدیر ثبوت کفر و بدین و شرک ظاهر است و ثبوت
 کفر و الیاد و خروج از اسلام این هم واضح است ضروریست که هر مطلب واضح
 البطلان بدلیل و سند باطل کرده شود که ظاهر است اگر خداوند عالم بسبب
 وحدت و بساطت خود عالم را پدید اند کرد بلکه همین اند از طریق معصومین علیهم السلام

و یا صرف نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را خلق کرد و بس باید لقب بار می
 خالق عالم و اللہ و رازق عالم و محیی و ممیت و رب العالمین و خالق کونین
 و مبعث و مرسل و خداوند عالم و غیر با همه باطل شود و یا این همه القاب بر ذات
 بار تعالیٰ مجازاً اطلاق کرده شود نه حقیقت و ثواب دادن و عذاب کردن قبر و رحم
 و غیر ذلک بی یک فعل الیه نباشد ورنه تعدد افعال لازم می آید بحسب زعم ائمتک
 از واحد کثیر صادر نمیشود نفوذ بالله من الکفر و الضلاله - و اگر بخواهم که بخاطر
 مؤمنین بسبیل عقل و نقل ثابت کنم پس ادله نقلیه که هم ادله عقلیه است حقیقت
 اینست که کل علمائے افاضل اند بکفر قائل چنین قول و تمجید آنها اینست که
 شیخ ابن بابویه فرماید در اعتقادات خود که غالیان و مفسدین کفارند - قائل
 کسیست که اعتقاد بآکسیت و خدائی و خالقیت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با حقیقت
 به نبوت و پیغمبری امیر المؤمنین یا باوقی ائمه اطهار و یا بخدائی امیر المؤمنین و از
 و مفسدین کانی هستند که چون حق تعالیٰ خلقت حضرت سید المرسلین و حضرت
 امیر المؤمنین و بعد جمیع مہمات عالم چه خلق عالم و چه انتظام عالم و تدبیرش
 همه باین حضرات گزاشت پس ایشان دندہ سے کنند ایشان سے میرانند و یا
 روزی سے و بہند و یا پیدہ سے کنند غلایق را پس در شعبہ ایمین هر دو فرقہ نیز گاه
 اند و بخش دان جوہر ان بہتر اند و از ترسایان و مجوسان سینہ بہ تر - پس
 از اینجانی نیز ثابت شد کہ شیخ احمد احسانی کا فر بود و بخش کہ فدات حضرات

المسلمین و ائمه طاهرين را خالق عالم و واسطه خلق کائنات می دانست و بعضی
 آنرا نیز کافرند که فیض اکوانی را یا لفظ کن را خالق کائنات می دانند و همچنین آنها
 کافرند که بخداست بر حق و وحده دیگر را شریک می گردانند اعنی طائفه ملحدان
 و ضلالتی و آنرا منسوخ کافر و نجس اند که از اقا نیم ثلاثه خدا را می دانند میگویند
 اقنوم الالب و از افاضات گویند و دیگر اقنوم الالبین و آنرا علم خوانند و سومی
 اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و اقنوم طبعه برومی اصل چپتری را گویند و روح
 القدس حبیب تیل و حضرت عیسی علیهما السلام را اراده می نمایند و خدا را ضعیف
 نیست از بندگان خود که حجت یار کفر کنند و بذات باری تعالی شریک گردانند
 و در شرح باب هادی عشر علامه حلی رحمه قول الواحد لا یصد عن الا الواحد را
 باطل و بیج گفته شد بلکه در تجرید و شرح تجرید و غیره هم باطل کرده شد و اگر چه
 دارند و اگر چه مطالعه کنند و ظاهر است که چون خالق کائنات و مدبر عالم
 غیر باری تعالی باشد باید باری تعالی در افعال خود محتاج بغیر باشد و احتیاج
 از دشمن ممکن است پس خداوند عالم واجب الوجود نباشد بلکه ممکن و محتاج
 باشد و خداوند چه کافر صریح است خدا بر مسلمان را ازین اقوال و شبهه نجات
 بدهد آمین یا رب العالمین و همین قدر برای سند کافیت از برای هدایت
 یابندگان و اگر بخوام زیاده تر ازین بنویسم بر دکنم پس بر سر و این معتقد فرآن
 محمد پس است پس باید دانست که در سوره رحمن است الرحمن علم القرآن

این سخن را در کتابی که در دسترس است
 در باب اول از صفات حق و دانسته شد

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ يَعْنِي خدایند عالم تعلیم کرد قرآن را و پیداکرد آن
 را و این بیانی بوقت بیان داد پس از او خط بیچاره و ستم پرستم که حق تعالی واحد
 بسیط است و خلق چند اشیا و مصدر چند افعال نمیتواند شد پس چگونه فعل تعلیم
 قرآن و تعلیم بیان و پیداکردن انسان که یک فعل مغایر فعل آخر است از واحد بسیط
 صادر شد حال آنکه خداوند کریم خود را قرار میفرماید که من خود بلا شریکت احدی علی
 افعال کشیده ام و در همین سوره باری و التسماء رفعا و وسیع
 المیزان و باز میفرماید و الاشیء وضعها لا انا و باز میفرماید که خلق
 الانسان من صلیب یا ایها الناس اعبدوا الله و خلق الجن من نار
 یعنی آسمان را خداوند عالم خلق کرد و بلند ساخت و میزان اعمال را خداوند عالم
 پدید کرد و قرار داد و زمین را براس عباد خود خداوند کریم پدید کرد و بجایش
 وضع کرد و آدمیان را خدا پدید کرد از گل مثل خدث و جنات را خدا پدید کرد
 از آتش بلا و یعنی از شعله محصنه یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم
 و الذین من قبلکم لعلکم تتقون الذی جعل لکم الاسماء فسرنا
 و التسماء بناء و انزل من السماء ماء فاحرجه به و من الثمرات من
 ربنا فاکلوا و لا تجعلوا لله أندادا و انتم تعلمون یا ایها الناس اعبدوا
 عبادت کنید پرورش کننده خود را که او پدید کرد شما را و آنها را که قبل شما بودند
 تا بد که بر میزگار بنده پروردگار که زمین را براس شما فرستاد ساخت

آسمان را عمارت و نازل کرد از آن آب را و میوه را از زمین پیدا کرد و براس رزق شما
 پس به قرار و مهید براس چنین پروردگار را حال آنکه شما این همه را سیدانید و در پا
 یستم سوره نمل است اَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانْزَلَ لَكُم مِنَ السَّمَاءِ
 مَاءً فَانْتَبَسْنَا بِهِ فَلَاحٌ ذَاتِ الْحَيْثُ مَا كَانَ لَكُمْ تَسْتَوُوا تُجْرَاهُ ؕ اِلَهٌ مَّعَ
 اللّٰهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ ؕ اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا
 انْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا سُرُجًا اَسْمٰی وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ؕ اِلَهٌ مَّعَ
 اللّٰهِ ۚ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ؕ اَمَّنْ يَّجْبِي الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ ۚ وَ
 يَكْشِفُ السُّوءَ ۚ وَجَعَلَ لَكُمُ خُلْفَاءَ الْاَرْضِ ؕ اِلَهٌ مَّعَ اللّٰهِ ۚ قَلِيلًا مَّا
 تَذَكَّرُونَ ؕ اَمَّنْ يَّجْعِدُ لَكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمِنْ يُرْسِلُ
 الرِّيَّاحَ بِشَرِّائِيْنِ يَدْفَعُ رَحْمَةً ۚ اِلَهٌ مَّعَ اللّٰهِ ۚ تَعَالٰى اللّٰهُ
 عَمَّا يُشْرِكُونَ ؕ اَمَّنْ يَّبْدُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُمْ ثُمَّ يُعْزِزُكُمْ
 مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ؕ اِلَهٌ مَّعَ اللّٰهِ ۚ قُلْ هَاقُمَا بُرْهَانَكُمْ اِن كُنْتُمْ
 صَادِقِيْنَ ؕ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ الْغَيْبُ اِلَّا
 اللّٰهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يَبْعَثُونَ ؕ بَلْ اِقْرَءْ لَهُمْ
 فِي الْاٰخِرَةِ ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا ۚ بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ؕ اِذَا يَدْعُوْنَ
 ۙ فَرَاةٍ اِنْ شِئْتَ اَلَا مِنْ يَوْمٍ يُبْتَلٰى فِيْهِمْ مَّكُلُوْنَ ؕ وَابْزُجْنَا
 سِفْرَ اَيَّاتِ النَّاسِ ۚ كَاَنَّا لَا يَتَنَبَّأُوْنَ بِالْاٰيَاتِ ۚ وَهُمْ فِيْ شَكٍّ مِنْ اٰيَاتِنَا

قَوْمًا مِّمَّنْ يَكْتُوبُ بِالْأَيْمَانِ يُؤْزَعُونَ ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ فَقَالُوا كَذِبٌ
 بِالْأَيْمَانِ ۖ وَلَمْ يُحْطُوا بِهَا عِلْمًا ۖ إِنَّمَا ذَاكُم مِّمَّنْ أَكْفَلْتُمُ الْأَعْمَالَ ۚ وَبَارِئٌ مِّمَّنْ
 يَرَوْنَ أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
 لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۚ یعنی کہ ام شخص بیا فرید آسمانہا و زمین و سمندر و
 اور واز برے شما آب را از آسمان یعنی بخیر خدا سے برحق دیگر سے نیا فرید
 و نہ نازل کرد آب را و رویا نپیچیم باغماے تازه تارہ را کہ براسے شما ممکن بخیر
 کہ شما بروانید درخت بن را آیا با خدا سے برحق دیگر سے شریک است کہ او
 با خدا شریک شدہ این کار ہمارا با انجام برساند دیا و گیرے ہمارے خدا و
 این کار ہمارا کہ وہ است چنانکہ کفار زعم و ادعا سے باطل سے کہند بلکہ این
 کہ وہ ہے ہست کہ از راہ راست کج رفتار سے کہند نہ بلکہ سے پرسم کہ کہ ام
 شخص زمین را جائے قرار ساخت و در میان زمین جو ہا و نہارا پیدا کرد و
 زمین کوہا بیا فرید و کرد میان و دریا پر وہ آما شخص دیگر شریک است
 با خدا سے برحق بلکہ اکثر آسمان ہا این امر اعتقاد نہ سے آرند نہ بلکہ سے پرسم
 کہ کہ ام شخص قبول سے کہند دعا سے در ماندگان و پریشان را چون دعا
 کنند و کہ سختی ہے پریشان را دفع سے کہند از ایشان و کہ سے کہند ہمارا آجاک
 نشین زمین آما شریک ہے خدا سے برحق معبود مطلق کم ایشان پسند
 پذیر و صحبت شترانہ و این امور را بطور حق سے دانند و بیا دے آرند کہا

گیت که شمارا راهی نماید در پیا پیا و دریا های تاریک و کمره فرست
 باد بار پیش رحمت خود مشرود و منهدم آید شریک و خالق هست با خداوند
 عالم برحق و متعال حق اینکه خداوند عالم شریک در خلق کائنات هیچ ندارد
 و این عیب و شرکست پاک و منزه و بری است آیا گیت که نخستین پیدا
 کند تمام خلق را و باز دوباره پیدا کند تمام خلایق را و گیت که روزی می
 شمارا از آسمان زمین آید دیگرست هست با خداست برحق که این همه امور
 را خلق کند اگر مسکین این امور و کفار او عاقلان این امور بکنند
 ای پیغمبر بگو از آنها که بر دعوی خود دلیل بیارید اگر دعوی شمارا
 است و برحق و ربه دعوی بی دلیل قبول عقل نیست بگو ای پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم نه داند ساکنان زمین و آسمان غیب را بجز الله تعالی و هم نه میداند
 که کی برانگیزند خود نه شد بلکه علم ایشان در باب آخرت مختلف شد بلکه ایشان
 مشبک دارند در باب آخرت بلکه ایشان در باره آخرت مثل نابینا اند و باز
 می فرماید خدا تعالی که ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه می شنوای که را اگر آنها
 را که ایمان آورده اند پریشان می کند من که آنها مسلمان اند البته و باز ارشاد
 می شود که به تحقیق که بایات ما و مخلوقات و صنایع ما اعتقاد را هیچ نمی آورند
 و روزی که برست انگیزیم برآستی که و است را که تکیه بر محمولات و مصنوعات
 من می کردند پس چنین کسان طائفه طائفه مجتمع کرده خواهند شد و کلمات

استاد کرده می شوند تا رسیدن طائفه دیگر و بگذرانا وقتیکه جمع آیند این همه گروه که
 انکار خلق و صنعت با می کند بایستادن بگوید خدا تعالی که آیا دروغ
 معلوم کردید صنایع و بدایع و خلق و جعل مرا و از روستای یقین و اعتقاد احاطه
 این صنایع و نشانیهای مرا نه کردید آیا چپ می کردید یا نه همین جاسوسان ارشاد
 می فرماید که آیا ندیده اند که من پیدا کرده ام شب را براس آرام آنها و من پیدا
 کرده ام روز را تا با بنهار و شش نبشده برآیند درین باب نشانیهای براس توکی
 که مسلم و مومن اند نه براس دیگران و در سوره رحمت قل من رب السموات
 والارض قل لله قل افاتخذتم من دونه اولیاء ما بعد از آن همین جا
 می فرماید قل لله خالق کل شئی و هو الواحد القهار انزل من السماء
 ماء یعنی برین گیت پیدا کننده آسمانها و زمین بگو معبود برحق است بگو پس
 شما تجویز کردید بحسنه الله تعالی و گیران را حایتی و بعد از آن ارشاد می شود
 بگو خدا تعالی معبود برحق پیدا کننده هر شئی است در حالیکه آن خالق بارحق
 واحد محض است فکرکننده مادل کرد و از این قبیل آیات و تمام قرآن بیا
 ست و نص صریح است برین که خالق عالم و رازق عباد و صانع سما و ارض و شمس
 و کرسی و درخت و بهشت و عناصر و غیره بحسنه الله تعالی و دیگر نیست استقلال
 نه شرکته نه توسط استقلالان او غیر مستقل چنانچه در سوره واقعه همین طور خداوند
 کریم خالقیت مستقله خود را بیان فرموده است و بگوید نحن خلقناکم

(۱) از این آیات

فَلَوْلَا لَقَدْ قَوْنُ أَفْرَیْتُمْ مَا تَمْنُونُ ۖ اءَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۚ نَحْنُ قَدْ رَزَقْنَا بِسْمِكِ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۚ اَلَا عَلٰۤی اَنْ يُّبَدَّلَ
 امْثَالُكُمْ وَنُنَزِّلُكُم مِّنْ اَلَا تَعْلَمُونَ ۚ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولٰٓئِ فَلَوْلَا
 تَذٰكُرُوْنَ ۚ اَفَرِیْتُمْ مَا تُحَرِّقُونَ ۚ اءَنْ اَنْتُمْ تَرْحَمُوْنَهُ اَمْ نَحْنُ الَّذٰۤی
 رٰحِمُونَ ۚ اَآیَةُ شَرِیْفَةٍ تَرْجِعُوْنَهَا اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۚ مَعْنٰی مَا اَفْرِیْمُ
 شمارا پس چرا باور نهی کنید و یقین نهی آریه آیا می بینید منی خود را که
 در رحم زنان خود می ریزید آنرا که آفریده است آیا شما آفریده اید یا ما آفریده
 ما معین کرده ایم در میان شما موت را و نیستیم از این عاجز شده از آنکه قوس را
 مثل شما و بدل شما بیا فریم و بیا فریم شمارا در حلقه که نهی و انید شما
 آن عالم را و هر آینه دانسته اید پیدایش تخمین را پس چرا پند نهی گیرید
 و آنرا یاد نهی کنید آیا دیده اید آنرا که می کارید که آنرا شما می رویانید یا ما
 رویانده ایم اگر بخوایم که آن زراعت را گیاه در هم شکسته سازیم پس شما به
 قصب می مانید و هیچ نمیتوانید کرد بخیر اینکه بگوئید مجبور شده که ما تاوان آن
 شدیم بلکه می گوئید که ما محسوس کرده شدیم آیا دیده اید آن آب را که می
 آشامید آیا شما سرد و آرد و آید از ابر یا ما نازل کننده ایم اگر بخوایم آنرا
 شور گردانیم پس شکر چرانه می کنید آیا دیده اید آن آتش را که از میان شلخ
 درخت بر می آید آیا شما آفریده اید درخت آن را یا آفریننده آن هستیم

ما ساختیم آزا برائے پند شما و ہر اس منفعت مسافران پس پروردگار بزرگ
 خود را پاک و منتشر و برمی از شرکت و تماشای پدائید و پاکی و تقدس او را یاد
 کنید پس سوگند می خوریم بافتن ستارہ ہا و این قسمی ست بزرگ اگر شما
 رتبہ این افتادن ستارہ ہا را پدائید کہ این کتاب قرآن ست گرامی قدر
 نوشته شدہ است در کتاب پوشیدہ کہ دست نہ می رسانند بآن مگر آن
 کہ طاہر اند لاریب فرستادہ شدہ است از پروردگار عالمیان آیات
 از این امر انکار کنندہ اید کہ نازل کنندہ شخص دیگرست و بیاری خصمہ خود
 این تہذیب خود را پس شما قادر بر خلق و رزق و این صنایع و ایجاد عالم
 ہستید آنکہ کہ روح می رسد تا بجلو و شما آنکہ ہستید و حال آنکہ ما بزرگ
 تر ایم با او بہ نسبت شما و لیکن نہ می نگرید پس اگر شما مغرور و مجبور نیستید چرا
 باز نہ می گردانید آن روح را اگر بدعوے خود راست گویندہ اید و در سورہ حم
 قُلْ اَنْتُمْ لَكُمْ فُرْقَانٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا
 ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی بگو ای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا شما کاسر
 می شوید از انکار این امر کہ باری تعالی پیدا کردہ است زمین را در دو روز و آیا
 قرآن می دہد بآ خداوند عالم سوائے خدا را خداوند عالم ست پیدا کنندہ ہما
 عالم و ہمین طور در تمام قرآن حکم کہی خلیہ بچین آیات و کلام الہی موجودست
 اگر کل آیات دالہ بر مدعاے خود را نقل کنیم لا بد چنہ جزو کاغذ سیاہ می شود

و بمقدار چند پارہ این آیات یکجا جمع می شود پس بقایہ این نص ہائے میرح
 مخالفت خداستعالی کردہ خالق عالم و موجود کائنات عرش و کرسی و دوزخ و بہشت
 و زمین و آسمان و جن و انس غیر باریعالی را تجویز کردن محض کفرست لہذا
 قدیم اعدل اعنی خود باریعالی حیرانم چه طور این مردمان جرات می کنند و جود
 ادعای اسلام چه طور مخالفت کلام الہی و کلام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کلام
 امام علیہ السلام کردہ کفر و زندہ را اختیار می کنند آیات می فہمند کہ قرآن سیر
 را کہ نازل کرد و قریت و انجیل و زبور را کہ نازل کرد بر عسم و اخطا بے خوف
 تعد و افعال لازم می آید لاجہل و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم المتعال عن اللس و
 النقص و کون الامثال و تعد و القہار و شرکہ من لہ الحدوث و الزوال و عن الایح
 و الامکان و مباح الکمال و زویہ الزوال و الاستعانہ و الاستمداد و الاستکمال
 لانہ الافضل المفضل الاکمل کل الکمال قدیم زلی اوحد و ابط و واجب الوجود
 و قدیم المثال و لا الہ الا ہو لا خالق و لا رازق و لا صاحب الا ہو و لا محیی و لا میت
 و لا مبعث و لا معیہ الا ہو و حدہ لا شرک لہ و ما اوحد شیئاً الا ہو اجدہ و ما
 حادہ اجدہ الا ہو حدہ و من حمز شرکاً لہ فہو یغذہ و من اعتصم بہ یوفقہ و من تاب
 الیہ عینیہ فقد تاب الیہ - و اگر کسی بگوید کہ آیاتے کہ درینجا نقل کشیدہ شد
 اکثر انہا جنس جمع متکلم است پس معلوم می شود کہ او تعالیٰ در کار ہا و افعال خود
 شرک دار و منہ گویم کہ خبر جم کس از تعاسیر و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم

احادیث شائمه اطهار علیهم السلام بے خبرت بلکه در قرآن شریف بسیار جا باریتجا
 بغیر واحد تکلم نیندر کلام مذکورده است و شخصی و العجب بر جمع متکلم نیندر کلام متیون
 کرد و جمیع است علی الخصوص شخصی که رتب انسان و سبی المکان باشد سیجا باریتجا
 غیر اسمیه و در تمام قرآن شریف بغیر تفسیر واحد تکلم هم جناب باریتجا لے بسیار جا
 مرقوده است چنانکه در آیات منقولہ در اینجا موجود است و مثل اینکه قل انما هو الله
 واحد قل انی برئ مما تشركون و مثل سینة الله مع الله ولا اله
 الا الله وحده لا شريك له و شاید در سوره بقره دستر اشهد و انة
 برئ مما تشركون و مثل این الله لا اله الا هو رب العرش
 العظيم و الله يبدي الخلق ثم يعيدهم ثم اليه و مثل این الله الخلق
 كل شي و هو على كل شيء قدير و مثل این او لم يعلموا ان الله
 يسبط الرزق و مثل این ان الله هو الرزاق ذو القوۃ المستين
 و مثل این سبحانه و تعالی كما يشركون و مثل این صد آیات است که
 دلالت دارد بر این که باریتجا لے فاعل فعل خود بدون شرکت احدی است و ثابت
 کائنات محض باریتجا لے است محض و غیره معین است نه شرکتیست نه واسطه
 است نه عنیه مستقله نه و غیره سیجا باریتجا لے قدیم است نه اله است نه واجب
 الوجود نه مثل باریتجا لے نه مشیر باریتجا لے در خلق و جعل کائنات استغفر الله
 ربی و اتوب اليه حق تعالی در سوره بقره فرماید که هو الذی خلقکم

مَا فِي الْأَرْضِ خَبِيرًا ثُمَّ أَوْتُوا إِلَى السَّمَاءِ فَتَوَلَّوْنَ سُبْحًا
 وَنِيرًا فَرَايَدُ كُلِّ يَحْيِيكُمْ ثُمَّ يَمْيِسُكُمْ ثُمَّ يُجْعَلُكُمْ أَزْوَاجًا نَحْوُ مَا
 أَنْظَرْنَا الشَّمْسُ سِتَّ كَمَا خَالِقٍ وَرَازِقٍ وَمَيَاتٍ وَهِنْدَةٍ وَمَوْتٍ وَهِنْدَةٍ اللَّهُ تَعَالَى
 مَعْبُودٌ وَبَرَقَ سِتَّ حَالًا بَابُ فَهْمٍ كَمَا صَدَّأَ حَادِثُ نَفْسٍ صِرَاحٍ سِتَّ بَرَايِنِ كَمَا
 خَالِقِ كَائِنَاتٍ وَمَصُورِ مَجْهُوَاتٍ وَبِيدِ كُنُودِ مَرْدَمَانِ وَجَنَاتٍ وَسَبْعِ أَرْوَاحٍ
 وَبَعَثٍ وَمَيَاتٍ وَنَحْوِ وَرَازِقٍ وَمُرْسِلِ رَسُولَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِيدِ كَائِنَاتٍ وَفَلَاحِ
 عَرْشِ وَكُرْسِيِّ وَلَوْحٍ وَقَدِيمِ وَخَالِقِ جَهَنَّمَ وَجَنَاتِ مَحْضِ بَارِئِ قَالِ سِتَّ وَدَوَاغِ
 مَعَاذِ اللَّهِ بِهَيْبِ وَجَنَاتِ نَهْ شَرِكِ وَنَهْ خَالِقِ مُسْتَقِلِّ وَنَهْ وَاسِطِ خَلْقِ حَيْرَانِ
 حَضَرَاتِ مَعْصُومِينَ عِلَّتْ غَايَةِ خَلْقِ عَالَمِ أَنْدِ وَبَسْ نَهْ مَعْمُورِيهِ وَنَهْ مَادِيهِ وَنَهْ فَا عَلَيْهِ
 نَهْ تَامِهِ نَهْ نَاقِصِهِ نَهْ ذَاتَانِهِ عَرَضَانِهِ اَعْتَبَارَانِهِ اَنْتِزَامَانِهِ اَنْفِصَامَانِهِ حَسْبِيَّةِ
 نَهْ اَنْفِصَالَانِهِ قَدِيمَانِهِ حَادِثَانِهِ سَابِقَانِهِ لَاحِظَانِهِ نَحْوِ اَحَادِثِ خَلْقِ طُولِ
 مَعْنَى شُودِ وَبَسْ اَيْنِ اَوْرَاقِ بَرَاخْتِصَارِ نَمَادِهِ شَدِّ لَمْعَانِ اَيْنِ مَحْتَمِرِ مَفِيدِ اَمْرِ
 بِنَقْلِ اَحَادِثِ شَرِيفَةِ نَهْ مَعْنَى كَمِ اِذَا اَيْنِدِهِ خَوَاجِشِ مُؤْمِنِينَ بَاقِي مَعْنَى مَانِدِ صُرُورِ
 بَرَّةِ ثَانِيَةِ بَعْضِ اَنْ اَحَادِثِ اِنْ بِنَظَرِ مُؤْمِنِينَ خَوَاجِشِ كَزَانِيدِ اَلْكَوْنِ
 مَعْنَى خَوَاجِشِ كَمِ قَوْلِ اَهْلِ فَلَاسَفَةِ مَرْدُودِينَ رَا تَصْوِيرِ كِبَرِ مَعْنَى بَادِيِ تَفْصِيلِ تَارِيخِ
 وَرَازِقِ مَرْدُودِ بَعْدِ بَقْضِ وَتَوَجُّهِ بَرَادِلِ حُكْمِ فَلَاسَفَةِ وَتَغْلِبِ عِلْمِ عَلَى سَبِيلِ
 اَلْاَجَالِ بِسُورِ اَزْمِ حُكْمِ بِيدِ مِيكَوْنِيدِ كَمَا اَلْوَالِدُ لَا لِصَدِّقِ عَمَلِ

الا ان واحد یعنی مسلم است که باری تعالی بسیط است من جمیع الوجوه و علت است
 یعنی وجود او بنفسه است و از وجود او وجود غیر او حاصل و مخلوق میشود
 پس مسلم است که باری تعالی بسیط و علت و واحد است و علت بسیط فی حد ذاتها من جمیع
 جهت های محال است که مصدر زاید از واحد بشود و بسبب اینکه اگر مصدر و چیز از
 مبدأ واحد علی الاطلاق باطل بشود مصدر زاید از دو در حد ذاتی باطل محال
 بود پس بطلان مصدر و چیز باین پنج است که اگر دو شتر از واحد بسیط
 بشود و درین صورت از دو حال خالی نیست یا واحد بسیط لازم می آید که مرکب
 بشود یا تسلسل لازم آید و بودن واحد بسیط مرکب و یا تسلسل هر دو محال و
 مستلزم است و چون لازم باطل است پس لزوم هم باطل ای لزوم محال بسیط
 فرض صدور دو شتر از واحد شد اگر لزوم فرض کرده نمائید چه چاره این محال
 پیدا می شد پس صدور دو شتر از بسیط واحد علی الاطلاق محال و مستلزم است
 باقی مانند اثبات این امر که میان این امر که میان فرض صدور دو شتر از واحد
 حد ذاته و میان مرکب و تسلسل لزوم است و هم اثبات این امر که لازم باطل
 پس امر گمانی واضح است اعنی در بساط و ترکیب تناقض است و در ماهیته
 واحد اجتماع بساط و ترکیب اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیض محال پس
 معلوم شد که واحد بسیط مرکب نه می شود و مرکب بسیط نه میشود و چون مسلم است
 که باری تعالی بسیط واحد است هرگز ممکن نیست که مرکب بشود و تسلسل هم باطل

که آن در امور غیبیه مناسبت می شود و وجود امور غیبیه متناسبه متعین تر است
 محال است بدلیل سلبی و ترسی و تضعیف و عدم و تلبیق و غیره که من الدلائل
 الزامه من مائه اوله اما ^{عطف} امر اول اعنی اثبات لزوم مسیابان فرض دو
 شئ از واحد بسیط و میان ترکیب و تسلسل پس بدانکه اگر صادر نشود و چیزی از او
 بسیط پس یا هر دو عین باشند یا غیبیه از یکدیگر در صورت عینیت باید چهار و
 صد و هزار و یکست با هم عین باشند و تعدد در حیوانات و نباتات و جمادات و
 اخلاک و زمین و کوكب باطل گردد و همه یک شئ بے تغایر بشود و بهو سفسطه نظام
 البطلان و هم عینیت میان هر دو باطل است باینکه بالبداهت میان دو صادر
 تغایر می دانیم چه که ظاهر است که یک شئ را تصور نمیکنیم و درین حالت اگر
 جابل می شویم و یا ذره اول از دیگر می شود و یا قطع نظر از دیگر می کنیم و چون
 شان این هر دو صادر چنین است بالبداهت و لا بد تغایر میان هر دو است چون
 تغایر مسیابان صادرین است صدور یک مذهب بیک صادر است غیبیه آن صدور
 است که متعلق بصادر دیگر است زیرا که در این صدورین هم باطرز تغایر است
 که در حالت تصور یک صدور در حالت و ذره اول از صدور دیگر می شود بالعزوه
 و قطع صدور بطرف مصدر هم ضروری است که صدور فعلی بے تعلق فعلی باطل
 مقصور نیست پس از دو حال خالی نیست یا هر دو صدور عین ذات مطهر و
 بسیط است یا نه و در صورت ثانی یا احسم است از مصدر یا انص است از آن

یا جزو داخل در ذات مصدر است یا خارج در صورت و محل یا هر دو جزو ذات
 واحد بسیط باشند یا یکی در صورت حسن و ج یا ربط قسومی است یا نه اگر تعدادی
 هم نیست باز ذات واحد بسیط دارد یا نه و تفصل محض و ممان محبت است و در
 ربط یا قائم منقسم با ذات واحد است یا نه نیز از ذات مصدر بسیط و در صورت
 قیام یا یکی قائم باشد یا هر دو و کذا المتن پس مجموع احتمالات ^(۱۱) یا نه دو پدیدار شده
 و باعث باران یکدیگر عین و دیگر داخل و یک عین و دیگر منقسم و کذا الخیالاً
 پیدایه شود مگر از ابطلایه که در ذیل است ابطلای همه احتمالات نخواهد شد
 فانتظار و همه احتمالات یا نه ده گانه باطل است و این احتمالات باطل از
 صدورین لازم است آیند پس تعد و صدورین باطل شد و در صورت تعد و
 صدورین تعد و صدورین هم باطل است بالبداهه و چون تعد و دائیات
 باطل پس زیاده از دو را قرار دادن بدرجه اولی باطل پس ثابت شد که از
 واحد بسیط صادر نیست شود مگر واحد و هو المطلوب - حالا باقی مانده احوال
 احتمالات یا نه ده گانه: علیحد علیحد پس ثبوت بشود -

اما الاول - اعنی نسبت صدورین با ذات واحد بسیط علی الاطلاق پس باطل
 است بالفرضه چه که این هر دو اثر اگر عین واحد بسیط بشود پس چون یکسان
 عین باری شد و باری عین اثر دیگر و عین العین عین لازم است آید که یک
 اثر عین اثر دیگر باشد حال آنکه اول ثابت کرده آمده ایم که میان هر دو تفاوت

ظاهر است. لاسترفیه و هم برگاه این دو اثر عین باری باشند باید است. یک واجب بسیط
حقیقه دو ماهیة مختلف باشند بجهت اینکه ماهیة که مصدره یک باشد و عین آن باشد
غیر آن ماهیة خواهد بود که مصدره ششم دیگر باشد و عین آن دیگر چه که ظاهر است
که ماهیة عین ششم که مبانی ششم آخر باشد مبانی ششم آخر بالضرورت خواهد بود و این
مضروض است که کلام در واحد بسیط من جمیع اجهات است و حالا دو شمر مفارقت
و این اجتماع نفیضین است و محال —

اما اثبات — اعنی اعمیت جدورین یا احدیها از ذات مصدر واحد بسیط پس باطل
ست بدلیل اینکه باید ذات مصدر را خص از صده و باشد پس مصدر مصدر نخواهد بود
بلکه انشائی است که ذات واحد بسیط ماهیتش که واجب الوجود و علت مستقبه است
فعلی محض نشود و غیر مستقل پس صدور من حیث هو صدور مصدر و صدور نخواهد
بود نه کنذا لا حقیقت —

اما الرابع اعنی صدور جزو و داخل در ذات واحد بسیط باشد نیز باطل باینکه
ذات واحد بسیط لازم می آید و گفتگو بعد ثبوت و حده خالق و باطلش است پس
ترکیب باطل شد و چون مرکب نیست جزئیة مصدر و هم باطل شد — علی آن الباقی
چه طور مرکب می شود که او بسیط است و اجزا حقیقه ندارد و او محتاج و منفصل
که احتیاج از شان واجب نیست بلکه از شان ممکن است و مرکب محتاج بطرف
اجزای خود می شود و جزو او تقوا —

اما الخامس - اعنی یک صد و جزو داخل در ماهیة بسیط باشند دیگر درین جماعت
نیز ترکیب بسیط لازم می آید من حیث ان فی ماهیة تصدیر و غیره -

اما السادس - اعنی تساوی صد و درین با ذات بسیط نیز باطل بدلیل اینکه مساوی
المساوی مساوی پس بین الصد و درین تساوی ثابت شد و هو خلاف الثابت
که اول ثابت شد که میان صد و درین متعلقین بالمتغایرین تغایر کمالا یخف -

اما السابع - اعنی کون الصد و درین منفصلین عن ماهیة الواحد البسيط پس باطل است
چرا که اگر هیچ تعلق با ذات واحد بسیط ندارد نه قیاسا نه انشراحا مثلاً باید که صد و در
این دو شیء متعلق به یکدیگر باشد که صد و در بے مصدر صورت پذیر نیست پس
واحد بسیط مصدر نه خواهد بود و کلام در این است و چون خود ذات واحد بسیط
جاعل این هر دو شیء است لابد استناد صد و در بفاعل خواهد بود و صادر و دیگر
ست پس صد و در هم دو تام مفروض شد پس بودن شیء واحد بحیثیت اینکه مصدر
یک مفهوم صد و در است لاریب عنین آن حیثیت باشد که مصدر دیگر و مفهوم صد و در
دیگر است و ظاهر است که چون مصدر بدو حیثیت است تعدد در مصدر واحد ثابت
شد و در صادر صد و در هم صد و در مصدریة ضروریست پس درین صد و در هم
کلام می کنم مثل سابق و بجهت احتمالات پیدا می شود و آنچه که باطل شد درین جائز
باطل است و هر احتمالیکه حالا باطل نه کردیم هم باطل نخواهد شد و باقی خواهد ماند
همین احتمال که در آن کلام است اعنی انفصال حقیقی بے ربط پس در این صد و در

و مصدر نیز کلام می کشم مثل صدور اول پس برای صدر ثانی ضرورت صدور
ثالث خواهد بود و بکذا اے ان یقیناً بگونه منفصلاً و وجوداً الخیر المتأهی و یقیناً
جست الاذل باطل و محال و مستنوع و مستوجب تسلسل است پس لابد در درجه
از این سلسله صدور صدور صدور غیر منفصل بهم خواهد بود پس آن صدور غیر منفصل
همین احتمالات گزشت و باقیه دارد و آن باطل شد و می شود علاوه از این
چون مصدریه و دواثر منفصل از ذات مصدر است باید مستند بی عل دیگر شود که
فعل مستند بفاعل خود ضرور است -

اما الثامن - اعنی صدر در دو شئ مغایر قائم و منقسم باشد با ذات واحد بسیط
و آن هم غلط است چرا که مصدر مصدریه از این دواثر همین واحد بسیط است و
مصدریه صدور و مصدریه مصدریه صدور و صدور صدور صدور صدور و بکذا
همه غیر ماهیه واحد بسیط خواهد بود چرا که کلام در منقسم است نه در جز و عین
وجود و غنیمت قنایه باطل پس بودن صدور غیر منقسم بهم باطل است - علاوه
اینکه مصدریه دواثر چون فعل واحد بسیط است باید اول خلق و جعل مصدریه امرین
میشود و ثابت است بجای خود و شش که اول فعل اتقوی ممکنات خواهد بود پس چون صدر
امرین اتقوی ممکنات است چه طور امر منقسم و قائم میتواند شد که انقسام و قیام دلیل
اضعاف است تا انقسام اتقوی جمیع التقیضین و هو محال -

اما التاسع - و آن بودن صدور در دو شئ مغایر استراعی و آن نیز باطل است لایمکن

در بیان دامن گزشت و از همین قدر و دیگر فروعات احتمالات نیز باطل است و ندکما لا یفوت
 علی المتأمل - پس حالا ثابت شد که از شیر واحد بسیط صادر نه می شود لایک و الا چنان
 لازم و متشککین می گویند که از واحد بسیط یعنی باریت لای و تقدس صد و گشت میگیرن
 ست نه شود و و لائل اهل فلاسفه چوچ ست و از دوسه شریعت هم همین منب
 متکلمین قویست در شریعتیه مقدمه نیست که از واحد بسیط صد و گشت میگیرن
 بلکه از دوسه شرح قائل این قول بدست پس اولاً می خواهیم که رد دعوی فلاسفه
 محارفته بطور اجمال کنیم پس بدان نقص نبویسم بعد از آن حل مسئله از دوسه
 تحقیق کنیم - بدانکه اوله حکما می آید و بیدین علی الخصوص مبناست این اوله
 مذکور اگر بر عزم آنها ثابت و تمام باشد لازم می آید که واحد بسیط مبداء فی
 یک شیر هم پیدا و صادر نه شود زیرا که اگر از واحد بسیط یک شیر صادر شود باید
 مصدریه و صده و این شیر مفاد آن شیر باشد که این نسبتیست میان صاه
 و مصدر و نسبت غیر متشککین میباشد پس این نسبت غیر معنی مصدریه ممکن نیست که
 داخل ماهیه بسیط واحد باشد لان المخالف للشیء لا یکون داخلاً و جزاً فی الشئی
 و لان الشیه عن لا یکون جزءاً بغیر العرض و لان الواحد البسيط یلزم ترکیب
 فبطل وحدته و بساطته و اگر خارج عن البسيط باشد ضرورتیست که مجبور
 در ملول آن واحد بسیط باشد پس ضرورتیست که این مصدر هم مصدریه
 که نسبت میان مصدر و صادرست و بکذا کلام در این مصدریه که نمی پس در صورت

و دخول ترکیب واحد بسیط لازم می آید و در تسلسل و کلاهما محالات و نیست
میتوانیم گفت که بقدری که در این حکم در صد در یک پیشتر نیز صد و دو پیشتر
مقدور است یکصد و دو دیگر صد و یکصد و دو بر عزم آنها فال واحد لایصد و عنه الا
الواحد پس صد و یک پیشتر هم نمیتواند شد و تیر می توانیم گفت که بن برزعم اینها
سلب چند اشیا از ذات واحد نمی تواند شد بجهت اینکه سلب یک شیئی غیر سلب
دیگر است چه که در حلاله که یک سلب را مقصور می گنم با غفلت از سلب دیگر پیشتر
پس معلوم شد که دو سلب مضمومان مغایران اند و این دو مفهوم اگر مستند غیر
واحد بسیط باشد واحد بسیط جاعل این سلب نخواهد بود و بهر حال فهم و چون مستند
بطرف منتهیین واحد بسیط است میگویم یا داخل در ذات واحد بسیط یا خارج
از احتمالات گذشته در دخول ترکیب و در خروج تسلسل مثلاً لازم می آید و هما
محالات - و کلام حکم باطل و منقوض است باینکه دخول صد و خروج صد
عن الواحد البسيط و غلبه ذلک من الاحتمالات المرسومة بر تقدیریت که هر دو
صد و در موجود فی الخارج باشند و حال آنکه مصدر صد و صد و مفهوم و هستی
و چون صد و از مضمومان و هستیان اعتبار - بیان اند و افاضیان که لایخفی
درین صورت فرض می گنم این مضمومان را خارج از واحد بسیط پس مستغنی
عن المصدر نخواهد بود و تسلسل لازم می آید بعد از احتیاجها الی العلة چه که ذات
مصدر و ذات صادر در خارج است نه که در المصدر مصدر و کون الیها

صدا را پس محتاج الی الجاعل نخواهد بود و ظاهراًست که صد در موجودی است
 نیست و نه اگر موجودی خارج باشد یا واجب خواهد بود یا ممکن ممکن نیست
 که واجب الوجود باشد لزوم تعدد الواجب و تعدد القدما و هو محال و لازم
 عدم کونه عرض و هو خلاف المفروض و الواقع و هم ممکن نیست که ممکن باشد
 و الا محتاج الی الصدور الآخر صد در خواهد بود پس کلام در صد در ثانی ممکن
 و در ثالث و رابع و پنجم پس تسلسل لازم خواهد آمد و چون شناده صد در
 و اثر از ذات واحد بسیط این چنین است شناده در صد در است زائده از
 و هم صد در است غیر متناهی ازین تسلسل خواهد بود و می توانم که درین باب در
 و نقض بر حکما چند اوراق بنویسم مگر چون استغنا براسی ناظرین مصنفین چنین
 قدر حاصل است ترقی بر این اشغال بغير ضرورت است حالاً باید فهمید که
 کلام حکما در دین مرد و دین مرد و دین ثابت شد که از واحد بسیط و فعل بلکه از
 کثیره صادر میشود قیاساً لازم نیست آید نه عقلاً نه نقلاً عقلاً چنانکه ثابت شد
 و بعضی حکما و جمهور متکلمین و کل علما ثابت می کنند عقل که باری تعالی واحد و
 بسیط است و خالق کائنات و جمیع عالم بدون شرکت احدی است چنانکه در
 تجربه و شرح تجربه اصفهانی و شرح طاعلی توضیحی و مواقف و شرح مواقف و
 حواشی آنها و دیگر کتب مطبوعه و مکتوبه ثابت است مؤمنین باید ملاحظه بفرمایند
 و نقل هم شاهد است که باری تعالی واجب الوجود و واحد و بسیط است و خالق

چشمه کائنات بلا شرکت غیره و شریک الباری تجویز کردن و خالق عالم غیر باری
 را اولست و جناب حضرات معصومین علیهم السلام را خالق کائنات و واسطه
 صمد در عالم و یا علت حق و یا علت صوری مستمردان محض شرکست و کفر و
 زندق و پیروی شیطان و بیدینی است که خود جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله
 می فرمودند اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوحٰی اِلَیَّ و در قرآن شریف نیز است مدعی خلق
 کائنات از حضرات معصومین صلوات الله علیهم را بایده اثبات مدعای خود از اول
 عقلیه و نقلیه بکند که محض او معای اینچنین که خداوند کریم آفرید این حضرات را
 و خلق کائنات از این ذوات مقدسه علیهم السلام صورت پذیر شد و اوله عقلیه
 و نقلیه را بر آن مطابق نه کردن کافی نخواهد بود و بدیگران می رسد مطالبه
 از این مدعی اللهم احفظنا من امثال هذه الفظة و تلك الحجة و تلك المعجزة
 و ذللة الضلّة و چون شناعة منع حدود و اثر از واحد چنین است در منع صمد
 زیاده از دو هم همین طور باید فهمید بلکه حکما که عقول عشره را واسطه خلق عالم
 می گویند بسبب استناع صمد و و اثر از واحد بسبب فضل عن الکثیر و هم
 می گویند هر عقل واحد و چیز را پیدا کرد فلک را و عقل را حق اینکه در شان
 آنها می توانیم گفت که دروغ گویا حافظه نباشد
 موعظه منتهی ثانی
 برای مومنین بر این مطالب که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اوصیای

و حضرت ائمه علیهم السلام خالق کل مخلوقات بودند نه اینکه باری تعالی جل جلاله خالق عالم باشد که خلاف بطله او تعالی در وجهه محضه اوست و مثل ذلک گوشش بر سبید و اعتقاد و در این چیز با تعلیه کسی نکند که تقلید مطلقاً در اصول دین حرام است نه با اتفاق سبع علماء در اصول عقائد باید مردم اجتهاد بکنند و آنچه از اجتهاد و خودشان ثابت بکنند بر آن اعتقاد نمایند.

در موقوفه مسئله ثانیه

چون بر همین بقول این واعظ گوش دهند و بر آن اعتقاد کنند همین تعلیه است در عقاید پس منع کردن واعظ از تقلید کسی نقض قول خودش است و اگر همین محض برگشته واعظ موصوف اعتقاد کنند بلکه اجتهاد کنند پس چه ضرر که اجتهادشان موصل به همین مطلب بشود و بالتخصیص بل ممکن است که خلاف این را ثابت کنند و نیز باید دانست که تقلید در اصول عقاید مطلقاً و کلیتاً ناجائز نیست و هم این مسئله اتفاقی نیست خیلی در این باب علماء اختلاف دارند باید جمیع بکتب بکنند مگر واعظ بچاره چه طور جمیع بکتب بکنند که سنی الواقع عامی و عاری مطلق است و قول فلاسفه که در صدر گزشت و اعتقاد بر آن کرده در شروع وعظ گفت محض سمعی است شاید آنکه گفته گاه شنیه است و این امر که تقلید در اصول عقائد ناجائز است هم سمعی از بعضی است و نه واعظ موصوف از تعریف تقلید و اجتهاد هم واقف نیست بعیناً و چون خیلی اختلاف است

پس واعطاء موصوفات اہتمام برعلیہ نہیں کر دیا کہ درموعطہ اولے قشیر مع ہم واقع
 وچون بنوینین وصیت برائے اجتناء و در عقائد کردار این صاف ثابت کہ خود
 منور و مجتہد است در اصول عقائد پس باوصف اولے اجتناء چہین لغویات
 بلکہ لزوم کفر و نجاست و تشیع و اہتمام دارند و ادعای دولے دولے - حالاً
 مصداق فتوای مجتہد العصر جناب شیخ زین العابدین مظللہ العالی المآزندار فی الکرام
 شدہ کہ در ذریعۃ المعاد سے فرمایند کہ واعطاء غیر مجتہد چون از طرف خود چہین
 بگوید قولش مثل بولش است خصوصاً اگر خلاف دین نقود کند علی الخصوص در
 اعتقادات پس قولش از بولش بدتر شد - باقی ماند اینکہ کلیتہ عدم جواز تقلید
 در اصول عقائد را باطل کہنم و اختلاف علماء را در این باب ثابت نمایم -
 پس بدانکہ جناب شیخ مرتضیٰ رحمہ در حجتیہ مظہرہ فرمایند - الاول اعتبار العلم
 فیہما من النظر والاستدلال و ہو المعروف عن الاکثر و ادعی علیہ العلمامہ فی
 الباب الحادی عشر من مختصر المصلح اجماع العلماء کافۃً و ربما یحکی و عوس
 الاجماع الایمہ علی وجوب معرفۃ اللہ تعالیٰ - الثانی - اعتبار العلم و توثیق تقلید
 و ہو ایضاً من کلام بعض المحققین عن آخرین - الثالث - کفایۃ الظن مطلقاً
 و ہو ایضاً من کلام بعض المحققین الطوسی فی بعض الرسائل و حکم نسبتہ الیہ فی فضولہ
 و لم اجد توثیق المحقق الاروبلی و تلمیذہ صاحب مدارک و علی ہر شیخی البہائی
 و العلمائہ المجتہدین و المحدث الکاشانی و غیر ہم قدس سرہم - الرابع کفایۃ

در این کتاب کلامی است از صاحب مدارک و تلمیذہ صاحب مدارک و علی ہر شیخی البہائی و العلمائہ المجتہدین و المحدث الکاشانی و غیر ہم قدس سرہم - الرابع کفایۃ

الظن المستفاد من الظهور والاستدلال دون التقليد حكى عن شيخنا الهادي في بعض تعليقاته على شرح المختصر انه نسب إلى بعض النجاشي كفاية الظن المستفاد من اخبار الاحاد وهو الظاهر ما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الاجابة من انهم لم يعولوا في اصول الدين وفروعه الا على الاخبار الاحاد وحكاية الشيخ في عدة في مسئله حجية اخبار الاحاد عن بعض غفلة اصحاب الحديث و الظاهر ان مراده حكمة الاحاديث الجاهلون على طواهير المعرفون عما عداها من البراهين العقلية المعارضة لتلك الطواهير - الثاني كفاية الحزم بل الظن من التقليد مع كون النظر واجبا لكنه معفو عنه كما يظهر من عدة الشيخ قدس سره في مسئله حجية اخبار الاحاد وفي اواخر العدة انتم موضع حاجته - ازاين صان ثابت شد كذا اختلاف بين العلماء در مسئله تقليد واجتهاد و در اصول عقائد حتى علم مسئله اصولية بتقليد او ظن ان بتقليد كفى رانيز كافي دانسته اند حتى بتقليد و اعتقادات اتفاقي از كجا پيدا شد بلكه هر كه قائل است بوجوب نظر عقليات هم ميگويم كه اصول خمس بسيار بسيار فروع مسائل وارد ضرورت كه بنظر و فكر اعتقاد كنند بهر مسئله فرع از اصول خمس و تفصيل هر واحد آنها بلكه مقصود از اسلام از ميدان توحيد و از ميدان نبوة و از ميدان تصديق به نبی صلي عليه وآله و بعد از آن رسول صادق و تبليغ نيست اگر معرفت تفصيل اصول خمس بدلائل و براهين خصوصاً باجتهاد و او را اسلام است و او را اسلام بافته

نه می شد در کسی از سلف تا این زمان الا در عهد و عهد و همه مسلمان بخشن
 کافر می بودند و به عید کمالی خفی - اگر حقیقه چنین می بود پس کافر می
 مسلمان شود و قائل به جود نبوت بالاجمال بشود و باید هنوز بخش می ماند تا
 و متذکره تفصیل را بدلائل و براین نداند و نظر و فکر در هر مسئله اصولیه نکند
 و بعد مقدمات را حاصل بکند چنان سال و بعد اجتهاد و بکند و عقاید در آن وقت
 مسلم و ظاهر بشود و حال آنکه همچنین نیست - قال العلامة رحمه الله في الباب الحادي
 عشر فيما يجب معرفة على كل مكلف من تفصيل التوحيد والعبادة والامامة
 والاعادة امور لا دليل على وجوبها على عباء انما الجاهل بها عن النظر والاشكال
 خارج عن رتبة الايمان مستحق للعذاب الدائم وهو في غاية الاشكال يعني
 في مثل مثل است که کافر و نجس و مستحق عذاب و ایضا باشد کسی که تفصیل توحید
 و نبوة و امامت را بدلیل نشناسد - و فی روایة اسمعیل قال سئل ابا جعفر علیه السلام
 عن الدين الذي لا يبيع العباد جله فقال الدين واسع وان الخواص ضيق
 على نفسهم عليهم فقلت فداك اما احذ لك يميني الذي انا عليه فقال بلى قلت
 اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله والاقرار بما جاز به
 من عند الله واولاكم و ابراهيم و من ركب ركباكم و تامة عليكم و ظلمكم
 فقال ما جئت شيئا فقال هو ما الله الذي نحن عليه قلت فبلى يسلم احد لا يفر
 عدا الا ما قال الا الاستضعفين قلت منهم قال نساكم و اولادكم قال ارسيت

ام امین فانی اشهد انهما من اهل الجنبه وما كانت تعرف ما انتم عليه امر و
 اسمعیل است که او بخضر جناب حضرت امام محمد باقر علیهم السلام اعتقاد است خود
 بیان کرد در جواب فرمودند که چنانکه اعتقاد باید همه یادمیداری اسمعیل
 گفت که آپاسطی هست که از این هم کمتر یا دمی دارد و فرمودند که مستضعفین
 از این کم میداند پرسید مستضعفین کیانند فرمودند که شما و اولاد شما باز فرمود
 که ام امین یا وصف اینکه اینقدر نه میدانست که شما میدانی مگر اریقین الله
 بهرست و در این روایت لفظاً ما جهلت شیئ دلیل است بر اینکه در اصل
 دین اعتبار بر زیاد و مصرف نیست و از اخبار هم مصراً ثابت می شود که در اصل
 دین اعتقاد بر زائد مصرف نیست چنانکه بهمین مضمون کفایه تصدیق باینکه
 خدا موجود است و از همیشه است و همیشه خواهد ماند بیک نوع و عالم است و
 قادر است تصدیق بصفات ثبوتیه و تصدیق بنفی صفاتیکه موجب احتیاج
 و حدوث شود و از اوج صادر نه می شود مثلاً تشبیه اول و تشبیه ثانی علیهما
 الرحمه در البینه و شرح البینه و محقق ثانی در جعفریه و غیبه هم علیه الرحمه میفرماید
 و بر است و موعظه ثانیه همین قدر بس است -

موعظه مصله ثانیه

ای مومنین یقین کنید که امام افضل و اکمل انداز حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم چنانچه دلیل مختصر اینکه جناب باری در شان حضرت رسول الهی و انبیا

ارشاد فرمود که انک لا هندی من اجبت یعنی ای پیغمبر شما نمیتوانی بدایت
کردی هر گرامیخواهی و باز جناب باری میفرماید بشان جناب امیر علیه السلام است
الهادی احر علی تو بادی خلایق هستی پس ثابت شد افضلیت بر رسالت
تأب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم -

در موعظه ثالثه

پوچ گفته است این واعظ و تفصیل جناب امیر علیه السلام بر حضرت ختمی تأب صلی الله
علیه وسلم موجب غلوست و باعث خروج از اسلام با اتفاق علمای اعلام بلکه
در ابجد لای شریح لای است که جناب امیر علیه السلام بالغیبه الی جناب سوندا
صلی الله علیه وسلم رعایا بودند مگر از لفظ رعیت اشتباه نشود که مثل عام رعیت
بودند بلکه مثل وزیر اعظم سلطان که او هم محکوم است بلا شبهه بلکه جناب امیر
علیه السلام را مفضل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ندانستن و مساوی
المراتب من جمیع الجہات دانستن هم بدینیست با اتفاق علماء چه بایسکه
افضل از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدانند و اسے برای مسلمانی -
و دلیل اینکه برای خلافت قییم کرده است غلط است و مثبت مدعیست
بجست اینکه از معنی هدایت این واعظ واقف نیست و نه از شان نزول
و لفظ است الهادی که باری تعالی بشان جناب امیر علیه السلام فرمود و برعم
این واعظ باید که ثابت کند که آیا این لفظ در قرآن است یا حدیث قدسیست

معاذ اللہ چه طور مخلوط شده است و حق اینکه لفظ تحت المادی در شان جناب
 امیر علیہ السلام نہ در قرآن است و نہ در حدیث قدسی نشانش پیدا نمی شود
 و آیه شریفہ اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ در شان جناب رسول خدا
 صلی اللہ وسلم است و مقصود این است کہ امر پیغمبر صلی اللہ وسلم تو را هدایت نمی
 موصول الی المطلوب بشوی ہر گز ایضا ہی چه کہ ایصال الی المطلوب کار
 خداوند عالمیان است و ارادۃ طریق ہم و کار پیغمبر ارادۃ طریق است و معنی
 ہدایت گاہی ارادۃ طریق می شود و گاہی معنی ایصال الی المطلوب میشود
 ہر جا چنانکہ موقع و مناسب باشد پس در این آیہ ہدایتہ بمعنی ایصال الی المطلوب
 است پس آنکہ ہدایتہ بمعنی ارادۃ طریق است در آیه شریفہ اَمَّا تَخُوذُ فِهِنَّ
 هُمْ فَاسْتَجِبُوا لِقَوْلِ الْهٰدِیْنِ در اینجا اگر ہدایت بمعنی ایصال الی المطلوب
 باشد قباحتملا لازم می آید اگر کسی بگوید کہ در آیہ اولی ہدایتہ بمعنی ارادۃ طریق
 است می گویم کہ اگر کار نبی ارادۃ طریق ہم نباشد پس نبوت آن حضرت
 صلی اللہ وسلم باطل می شود کما ہو واضح و ہم لقب حضرت تذیبہ و اشیر و ہند
 و غیرہ کہ در قرآن است باطل می شود از ہمین باعث مفسرین متفقند اند بر این
 کہ در آیہ اولی ہدایتہ بمعنی ایصال الی المطلوب است پس از منع ایصال
 الی المطلوب منع ارادۃ طریق ہم فہمیدن مخالفت خدا و رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم و مخالفت کل مفسرین و بیکار دانستن نبوت آن حضرت صلی اللہ وسلم

لازم ہے آیہ معاذ اللہ و ظاہرست کہ بشان جناب رسولی صلی اللہ علیہ وسلم
 چند جا در قرآن شریف ہایت نسبت دادہ شدہ است مثل اینکه در سورہ
 شوریٰ است وَإِنَّكَ لِلْعَالَمِينَ رَحِيمٌ صَدَقَ اللَّهُ قَوْلَهُ يٰٓأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ
 اُخْرِجْ رَاوِی است مینائی مروان را پس اگر باریتعالی منع سے کند از آیہ اولی
 آن حضرت رسولی صلی اللہ علیہ وسلم را از محض ہایت کردن پس این آیہ
 در سورہ شوریٰ مناقض و مبین آیہ اولی واقع ہے شود و از این قبیل بسیار
 و در قرآن شریف کہ ہایت نسبت دادہ شدہ است بطرف حضرت رسول
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز جاسے شک و شبہ نیست براسے کسیکہ معائنہ قرآن
 سے کند بلکہ لفظ خدا سے مبالغہ چون مجاز فی النسبہ اطلاق کردہ شدہ است
 در قرآن شریف بر توریہ و قرآن مجید نیز پس بر ذات انبیاء خصوصاً
 حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم رجحان اولی اطلاق کردہ ہے شود و سیما
 لفظ بادی و اگر کسی از طرف واعظ چین بگوید کہ اگرچہ در قرآن شریف لفظ
 أَنْتَ الْهَادِیْ در شان جناب امیر علیہ السلام نیست و واعظ خطا کردہ
 این طور در قرآن مجید البتہ موجود است اِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ
 هَادٍ یعنی ترسانندہ ہستی و برابے ہر قوم ہایت کنندہ ہستی منگویم عطف
 لفظ ہادی بر لفظ منذرست پس اطلاق لفظ منذر و ہادی ہر دو بر یک ذات
 و بالآخر علی اگر اطلاق لفظ ہادی در این آیہ محض بر حضرت علی علیہ السلام باشد

تا هم فضیلت و نبوت و نبی علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله لازم نمی آید
 چه گفته بودی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله کثرت در قرآن اطلاق کرده شد -
 دیگر اینکه نه می گویم که جناب امیر علیه السلام مجازاً الله بادی نیستند مگر از این کجا
 ثابت شد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بادی نیستند تا دعوی و اعطای
 مدعی ثابت بشود که امام بسبب هدایت کردن نیز افضل و اشرف و اعلی از
 رسول الله صلی الله علیه و آله که رسول هدایت نه می که دند تعب رومی و هر که همین
 که نظر بر این مدعی بر آیه اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ افناده حکم کرد که چون
 صلی الله علیه و آله بر اسرار هدایت نه آمده بودند بلکه محض بر اسرار رسانیدن حال آنکه
 خبر رسانیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بامت خود نیز هدایت امت است و خیال نکرد
 که هدایت در اینجا چه معنی دارد و نیز خیال نه کرد و دیگر آیات را که نفس صریح است
 بر اینکه پیغمبر بادی بودند و هم ندانست که در این آیه هدایت با قید است و این
 معنی خلاف نه می تواند شد چه که خود باری تعالی نیز نفی هدایت از طرف خود
 می کند باین طرز اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ اَحْبَبَ اَنْ يَكُنْ مِنْهُمْ اَنْ يَكُنْ مِنْهُمْ اَنْ يَكُنْ مِنْهُمْ
 هدایت نه می کند آنرا که مسرف در و غلو باشد بلکه با قید شیرفی هدایت از شخص
 می کند پیغمبر باشد یا امام ولی باشد یا صحابی عالم باشد یا معلم و آن است که
 وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و جاس دیگر می فرماید وَمَنْ يَضِلِلِ اللَّهُ
 فَلَا تَأْتِيهِ لَهْدٌ و از این قبیل بسیار است یعنی هر که خدا نخواهد هدایت

هدایت کنند و نیست براسه او بادی از اینجی ثابت شد که در آیه اِنَّكَ لَا تَهْدِي
 مَنْ اَحْبَبْتَ نفی هدایت معنی ایصال الی المطلوب و معنی اراده التلویق و هرگز
 محتملست فافهم و چه طور جناب امیر علیه السلام را بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه
 علیه و آله فضیلت داده شود حال آنکه قطع نظر از قرآن و احادیث و اقوال
 علما و اوله عقلیه محض فرمان واجب الاذعان از خود جناب امیر علیه السلام برای
 مؤمنین پس است که حضرت میفرمودند که من یکے از رعایای حضرت محمد صلی الله علیه
 صلی الله علیه و آله و بنده از بندگان آنحضرت هستم پس اینقدر جویش محبت آنحضرت
 امیر علیه السلام داشتن که فضیلت و بندگان حضرت را بر جناب حضرت شمس مآب
 صلی الله علیه و آله حقیقت این دوستی نیست بل دشمنی و بغض است و این حق
 فرمود انچه فرمود جناب امیر علیه السلام که بسیار مردم بسبب دوستی ما و حبشتم
 خواهند رفت و بسیار کسان بسبب دشمنی ما و جهنم خواهند رفت و چون خود جناب
 امیر علیه السلام میفرمایند که رشتہ از بحب علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه
 و آله و سلم یافته ام پس چه طور رشتہ افضل از بحب خواهد بود و چون خود جناب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که اَنَا مَدْرِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ هَلْ
 بَايَحْتَا يَمْنِي مِنْ شَرِّ عِلْمٍ وَ عَلِيٌّ وَ رَأَى شَهْرَتِمْ پَس چنان باب از شهر افضل
 اشرف خواهد بود و موقوفه و اعطای مذکور که در صحبت خود می گوید که امامت بر
 دو آثار است و رسالت و نبوت و وزن نیم آثار و سبیل بر جانات چینی قائم است

و مثل مقولہ سفیان و طغان سست و دلیلے براین مدعا ہم ندارد و حال آنکہ جناب
امیر علیہ السلام خود مستند اند براین کہ من یکم بنده ام از بندگان حضرت رست
مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و چنانکہ جناب امیر علیہ السلام روحی لہ الفداء و زیرو و
و جانشین حضرت رسول خدا صلی اللہ وسلم بودند چنان رعیت و پیرو و مبلغ
شاگرد و برادر و خرد و داماد آنحضرت و پرورش یافته و دوزندہ کفش حضرت
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و جان نثار ہم بودند چنانچہ حضرت امیر علیہ السلام
حافظ النعل ہم می گویند۔ اگر کسی بگوید کہ جناب رسول خدا و عیترت طاہرہ
آن حضرت ہمہ از یک نوزاد چنانکہ در حدیث ست پس مساوات حضرت علی
علیہ السلام با حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم لازم می آید میگویم
کہ مساوات از جهت بعض حیثیات متلزم مساوات من کل الوجوہ نیست بکہ
افضلیت بسبب دیگر امور ثابت است در نہ لازم می آید کہ ما کہ از فاضلیت
آن حضرات مخلوق شدہ ایم پس بسبب اتحاط طینت مساوات ما ہمہ با حضرت
رسول خدا و ائمہ اطہار صلوٰہ اللہ علیہم و السلام باشد بلکہ بسبب وحدت خاک حضرت
آدم و خاک انبیاء علی نبینا و علیہم السلام و خاک جہاد آدمیان ہمہ مساوی الیہ
باشیم نعم و باشد من الشیطان الرجیم ۴

موضع مصنفہ خامسہ

امام افضل می باشد از نبی و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و چنانکہ کبار تبتائی میفرمایند کہ

اعتقاد باید کرد که رازق عباد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام اند و باز گفت که رزق از فیض سبب همین انوار طیبیه
حضرات منجلق میرسد و بار چنین گفت که بلکه نه محض ماکولات و مشروبات بلکه
کل فیض که عباد میرسد همین بزرگواران حسب صلاحیت عباد عباد و سبب
بلکه کل انعام نبوی و اختری -

رد موغله مصله سادسه

باید دانست که این اعتقاد هم بدترست و محض ضلالت و باعث حسرت و ازوباد
مبین بلکه حق اینکه رازق عباد و نعم و حیاض فیوضات و نیوی و اختری
و منزل باران و منزل من و سلوی و رویاننده نباتات و ثمرات و خلق کنند
حیوانات و ارواح و ملائکه و جنات و پیدا کننده نباتات و حیوانات و صحار و
و براری و عرش و کرسی و بهشت و حوریان و طبقات و معدنیات کلا و
جزا محض ذات باری تعالی است بلا آله و امداد احدی و بے هیچ باغی
و بلا شرکت غیره و بلا رویه و بے مشق و بے اضطراب و اضطراب و بے نقص
و این همه مضامین از قرآن و نیز از احادیث واضح و روشن است نعم بیکت
این معصومین علیهم السلام عالم قائمست و بیکت اینها و همین حضرات فیض از
خداست یا بیم و علة غائبه خلق کائنات همین بزرگواران اند کمالا ستره فیه

لا یؤمنون بالتائیین این شکر در هر عقیده پیروی استاد خود میکنند و هیچ
یکان ندارد الا فرق این است که استاد چنینی مجمل و مبهم و مستور بیان میکند
و دانشاگر در این سخن بل اوضح - در سابق الزمان هم سید کاظم رشتی پیش از این
چنینی کرده بود چنانچه از تصانیف آنها که نزد من موجود است همین طور واضح
مستفاد میشود و پس در آن اعتقاد و بر از قیست جناب رسول خدا علیه الصلوة و علی
المرستی علیه السلام آنچه که در کتاب رد الاجابة الشیخیه بالا جمال نوشته ام
مجموعه از آن در اینجا نیز اشاره کرده ام شود قال الصادق علیه السلام
لزاراه فی جواب قول ولعبد الله بن سبا الذی قال ان الله
خلق محمداً وعلیاً ففوض الیهما خلقاً ومرتثاً ما ماتا و احیاً
انه کذب عدو الله ادا مرجعت الیه فاقرا حلیه الایة
الله فی سورة الرعد اَمْ حَبَلُواْ لِلّٰهِ شُرَکَآءَ خَلَقُواْ الْخَلْقَ
یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام باز زاره من مود در جواب پیغمبر
ابن سبا که او گفته بود که خداوند کریم خلق کرد جناب رسالت مآب صلی
الله علیه و سلم و حضرت علی علیه السلام را و پس پس تفویض کرد خداوند تعالی
باین دو بزرگوار کل کار خود را پس این دو بزرگوار عالم را خلق کردند و زرق
و موت و حیات در اختیار اینها شد باین طور که قائل این قول و معتقد
این امر کاذب و دشمن خداست امر زاره چون بروی پیش او بخوان آن

لازمی کیس جو کہ جواب دہ روزی و ننگہ سب پر قائم است

احوال ایشان نمایان شود البته نزد مردمان محکوم بطهارت خواهد بود اگرچه
 بمن خود در فدا معامله دیگر باشد و چون یک انکار هم از انکار با کسی درین چنین
 کسان بر کسی که ظاهر شود نزد این محکوم بکفر می شود اگر چه بنیم در مسجد باشد
 و اگر چه بالفرض نشان مسجد در پیشانی داشته باشد و اگر چه بطاهر نهایت
 پاکیزه و خوش پوشاک باشد و لطیف و نازنین و هر که کافر و منکر بعضی از
 ضروریات دین باشد اعظم از اینکه خود را در مذہب اہل سنت داخل کند
 یا در مذہب شیعه اثنا عشری لابد از اسلام خارج است و خمس ہم است
 پس از چنین کسان بعد نبوت خروج از دائره اسلام مومنین را باید از
 مس کرده او بر طوبت اجتناب نمایند که فتوای مجتہدین ہمین طورت
 موغظہ مصنفہ سالبعہ

جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم و حضرت امیر المومنین
 علیہ السلام و بوالقائمہ عالم جمیع ماکان و مایکون بودند -

رکبہ موغظہ سالبعہ
 چون این واعظ قائل است باین کہ خداوند کریم پیداکرد محض جناب رسول
 خدا صلی اللہ علیہ را و جناب امیر علیہ السلام را پس و بعد از آن جملہ کائنات
 و سایر کمالات را ہمین دو بزرگوار پیداکردند و مدبر عالم ہمین دو بزرگوارند
 پس ضرور شد بواسطہ کہ قائل و معتقد بشود کہ ایشان عالم ماکان مایکون

بودند ورنه در صورت عدم ادراک کذا فی تدبیر عالم چه طور و خلق کائنات
 چه صورت درست میشود و اذ لیس فلیس و اصل اعتقاد اینست که کل
 ماکان و مایکون را نه می دانند بلکه بعضی مایکون را بهیچ وجه بعضی با تمام
 و بعضی با بقوه نبوت و امامت بقدر ضرورت و بندر علی محمود و زحم
 البسته میدانند و عالم علی الاطلاق و علام الغیوب و غیب الکاظمین
 فعلی و یا علم تفصیلی حضوری بحسب جمیع الوجوه هستند که این صفت نیز صفت
 خاصه برائے باری عزوجل است آری بهر او خاصه و مواقع خاصه و ضرورت
 داعیه البته از علم مایکون یعنی مشیر آئیده عاری و مجبور نیستند و لوعبادون
 العرش در قرآن مجید است قل اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
 و ترجمه این واضح است و جائے دیگر می فرماید قل لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَ
 خَزَائِنِ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ إِنِّي عِنْدَ اللَّهِ بِمُغِيبٍ که من نه می گویم
 که من کل غیب و خزانه های خداست و من نه می دانم غیب را و جار و
 می فرماید در قرآن مجید وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ
 مَا فِي الْبُرُوجِ وَ الْحَيُّ وَ مَا تَشْتَاقُونَ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا يَعْلَمُهَا بِحَرِّ قَلَمٍ
 کلیه های غیب که آنها را بجز ذات اقدس کبریا نه می دانند احدی و او تعالی
 میدانند آنرا که در جنگهاست و در دریاها و نه می ریزد و برگه از درخت
 مگر اینکه او تعالی میدانند آنرا تا آخر آیه شریفه و در جائے دیگر می فرماید

کہ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
 أَيَّانَ يَبْعَثُونَ ۚ یعنی بگوارے پیغمبر کہ نہ میں اند غیب را احدے خوا
 از سخنان آسمانها باشد خواه از پاستندگان زمین بجز ذات اقدس الہی .
 و احدے را خبر نیست کہ کمر زنده شدگانند و بجایے دیگر ارشادے شود
 إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ نَرْجُو مِنْ ظَاهِرَتِ
 بسیار آیات ست در قرآن کہ عالم غیب و غلام الغیب خدا ست و بس
 فَاذْكُرُوا يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ الْتَأْتُونَ الْمُنْصِفُونَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ
 المجادلین و المتقضین المکابرین فَاذْكُرُوا عَنَانَ مِزْبَرِي إِلَى سَائِ
 الصفحات و سارعتْ إِلَى تَقْضِي مَا تُقْضِيهِ بَيْنَ يَدَيَّ الْجَمَاعَاتِ خَالِصًا
 تَوْجِيهًا لِلَّهِ لَا اتَّبِعُوا إِلَّا مَرْضَاتِ مَنْ سِوَاهُ فَلَوْ لَمَحْتُمْ عَيْنُكُمْ إِلَى
 رَقْمَتِهِ فَنِعْمَ الْعَصَامُ مِنَ الزَّلَّةِ وَالْهَلَكَةِ وَحُبِّ ذَا حَنِ الْمَلَّةِ وَالْإِفَا
 سَتَاتِ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةُ وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ الْمَعْدَرَةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتِمِّ النَّعْمِ
 المنزلة عن المشاركة والصلوة والسلام على رسوله الأفاضل الأكل المتنة
 معلومة عن المائلة اشرف الملكت ذسى العظيمة وآله الكرام المكلين البرقة
 ولعنة الله على أعدائهم الكفرة الفجرة المفرطين والمفسدین فی البتة

المرتبة فقط

بجما شد

صحت نامه

صحنی	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	جاسدا	حسادا
"	"	عسر	عسر
"	"	کشایا	کشایان
"	۳	سیدان	سیدان
۳	۹	الظیر	الظیر
"	۱۶	الامر	الامر
"	۱۷	بین	بین
۴	۱۳	بار	بار
۵	۱	فنبه	فنبه
"	۴	مستارعه	مستارعه
"	۹	انتشار	انتشار
"	۱۰	گردد	گردد
۶	۱۷	خرافات	خرافات
۷	۴	و غیره	و غیره
۹	۵	یفسقون	یفسقون
"	۱۰	سیرد	سیرد
"	۱۵	لندا	لندا
۹	۱۰	ابراهیمی	ابراهیمی

صفتی	سطر	عناط	صمیم
۹	۱۳	حق	خلق
۱۰	۱۶	اصفا	واصفای
۱۱	۱۵	جنس	جنس
۱۲	۵	اکثر	دجود کل
۱۳	۱۲	جمع	جمع
۱۴	۱۵	اکثر	اکثر
۱۵	۱	باقری	باقری
۱۶	۱۰	الیه	الیه
۱۷	۳	x	مینخو و کده
۱۸	۶	x	تقریه التفکاک
۱۹	۷	مخکو	محکی عند
۲۰	۱۵	x	قدومه
۲۱	۱۶	x	نوت اصطلاحیه
۲۲	۱۱	x	دمر و صیت
۲۳	۱۷	x	خذا راعن مرتقیه
۲۴	۱۲	بر	x
۲۵	۱۳	بدان	ازان
۲۶	۳	اشترع	المشرع
۲۷	۲	نیر	نیر

صفحہ	سطر	عنوان	صحیح
۲۰	۶	لف	صحیح الف
"	۱۵	می شود	است
۲۱	۲	غبت	عبت
"	۱۲	اخرام مضمون	مضمون اخراعی
"	"	سکرده	x
"	۱۴	والا	ولا
"	۱۵	تفصیل	تفصیل
۲۲	۱۲	اعر	اعر
"	۱۷	تعداد	تعدد
۲۳	۸	است	است و ازین حدیث فریقین
"	۱۳	ماویات	ماویات
۲۴	۹	واہبتہ	واہبتہ
۲۵	۲	آتش	آتش
"	۸	سلامہ	سلامہ
۲۸	۲	الاحد	الاحد
"	۳	خلقہ	خلقہ
"	۴	الیسا	الیسا
"	۵	عسی	عسی
۲۹	۶	ار	از

صفحہ	سطر	عنوان	صحیح
۱۱	۹	تفویض	تفویض
۱۲	۱۵	الدولۃ	المادۃ
۱۳	۱	من	فے کفر من
۱۴	"	الموت	الموت
۱۵	۲	الموت	الموت
۱۶	۴	الملک	اکسہم
۱۷	۶	السائق	المالغۃ
۱۸	۱۰	عیر مستقل	غیر مستقل مجازاً
۱۹	۱۱	باطل	باطل و محال
۲۰	۱۶	خدا کے	خدا کے
۲۱	۱	بعد	بعد و
۲۲	۲	بعد	x
۲۳	۳	تا و یا	تا و یا
۲۴	۱۵	گوند	کوئ
۲۵	۸	سلامہ	وسلامہ
۲۶	۱۵	میا شید	میا شید
۲۷	۲	ہر کہ	ہر کہ
۲۸	۶	نمہ	نمہ
۲۹	۱۴	اصولین	اصولین

ص	غ	ط	ع
بطرف	بطرف	۱۱	۲۹
کلامیه	کلامه	۱۵	.
واگرد	واگرد	۱۷	.
ایامت	ایامت	۲	۳۰
وله	والیه	۱۳	۳۰
اشنه	اشنه	۱۳	۳۱
ود	ود	"	"
د	ا	۱۷	"
اخص	حص	۳	۳۲
استقام	استلوم	۱۵	"
مرتبه باطنیه	مرتبه باطنیه	۱۲	۳۵
پرو	پرو	۳	۳۷
اغنی	لی	۱	۳۸
مفصله	مفصله	۱	۵۲
مفصله	مفصله	۱۶	۵
اگر چنین	چنین	۲	۵۳
قبول	قبولی	۷	"
کل	کل	۶	"
جسم	جسم	۱۳	"
نم	نم	۱۰	۵۴

صفحه	سطر	عسلط	صحیح
۵۵	۳	سد	صحیح شود
۵۶	۱۱	بدانت	مدیر است و بدین سبب کلام شش
۵۷	۲	و نکاح	و انسان را
۵۹	۱۵	نصیحت	و نصیحت
۶۰	"	خواهش	خواهش شد
"	۱۲	پیشانی آ	پیشانی ما
۶۱	۱۷	بلذا	بلذا
"	"	حن	نخن
۶۲	۹	شکره	شکره
"	۱۰	مبارک	مبارک
"	۱۳	آیه	آیه
"	۱۴	خوز	خوز
"	۱۵	قلب	قلب
۶۶	۱۵	نارساله	نارساله
۶۷	۱۳	و تفلس	تفلس
۶۸	۵	سیط	سیط
"	۷	کوکب	کوکب
"	۹	منه میکنم	منه میکنم
۶۹	۵	کذا المنتزع	کذا المنتزع

سطر	غلط	صحیح
۲	حقیقه	حقیقه
۱۱	لا خفیت	الا خفیت
۱۳	وحده	وحده
۱۰	زونا	دوتا
۱۵	احتمالات	احتمالات سابقه
۱	مصدر	مصدریه
۳	الاذل	الازل
۱	دنیہ	دنیہ
۱۴	منی الا	منی آید
۱۳	علماء	علماء کرام
۳	ہمی	یاد می
۱۲	شان آنها	شان
۱۷	ک	ای مومنین برین
۳		کنید
۱۰	برہین	×
۱۳	حاجی	حاجی
۱۷	احصاف	اختلاف است درین -
۷	تقوہ	تقوہ
۱۰	فرمایند	میفرمایند

صفحہ	سطر	عسلط	صحیح
۸۰	۸	کلم	کلم صحیح
"	۱۰	وعد	وعد
۸۶	۱۴	دلیل بر	دلیل بر جہالت چندین قائل
۸۸	۱۲	قبل	قبل ازین در مجلس کہ
"	۱۴	درآ	درآید
"	"	استاد	استاد
۸۹	۳	صحبت	صحبت باید ترسید
۸۹	۳	اید	اند
۹۰	۹	سر وفا	رزقا
۹۱	"	دین بست	دین است و منکر
۹۲	۲	اشکار ہائے	اشکار ہائے ضروریان
۹۴	۳	سکناں	سکناں
"	۸	مزیر می	مزیر می
"	"	ساحت	ساحت
"	۹	یڈ تہی	ید می
"	۹۰	سواہ	سواہ
ای سنایں آدم طلعت است	مشت	پسین ہر دستے نباید آید	

$\overline{196414}$
 $\quad 140$

2.11

مناجی

مسائل و مسائل

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

